

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تجددای از آسمان دشت عباس

نویسنده: مصطفی رحیمی

دبیر مجموعه: احمد دهقان

ناشر: سازمان هنری و ادبیات دفاع مقدس

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۱۵-۷

مدیر هنری: محمد صمدی | صفحه آرایی: سمیه روح الهی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۳ | شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه | قیمت: ۵۰۰۰ تومان

۱) ستاد مرکزی راهیان نور / تلفن: ۵-۸۸۳۴۶۶۶۱

۲) فروشگاه صبریز/ خیابان انقلاب/ روبروی دانشگاه تهران

پلاک ۱۲۶۶ / تلفن: ۶۶۹۵۴۱۰۸



ستاد مرکزی راهیان نور

سروشخانه: رحیمی، مصطفی، ۱۳۴۴ -
عنوان و نام پدیدآور: قلمهای از آسمان (دشت عباس) / نویسنده مصطفی رحیمی،
مشخصات نشر: تهران: بنیاد حفظ و آثار و نشر ارزشیای دفاع مقدس، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ج. ۱۲۸، مصور: ۱۲ × ۱۷، ۴ م.
شابک: ۵۰۰۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۱۵-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتابخانه

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - خاطرات
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - شهیدان
شماره افزوده: بنیاد حفظ آثار و ارزشیای دفاع مقدس

رده بندی کنگره: ۹۷۴۳، عم ۱۶۲۸/۲ DSR

رده بندی موپا: ۹۱۲۲، ۸۴۲۰، ۹۵۵۰

شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۱۱۲۹۰

این کتاب با حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده است.

قطعه‌ای
از آسمان

دشمن
جانی

مصطفی رحیمی



ستاد مرکزی راهیان نور

مقدمه

هنگامی که در سی و یکم شهریور ۱۳۵۹ شیپور نبرد حق علیه باطل در جبهه‌های جنگ به صدا در آمد، کمتر کسی گمان می‌برد که اردوگاه‌های جنگی در پشت جبهه‌ها و جای‌جای منطقه نبرد، روزی زیارتگاه و خانقاه عاشقان شود. اما بلافاصله پس از خاموشی آتش توپخانه‌ها، آن پیر و مقتدای رزمندگان، در پیامی این نوید را داد و خطاب به فرزندان برومندش چنین سخن گفت: «در آینده ممکن است افرادی آگاهانه یا از روی ناآگاهی، در میان مردم این مسأله را مطرح نمایند که ثمره خون‌ها و شهادت‌ها و ایثارها چه شد. این‌ها یقیناً از عوالم غیب و از فلسفه شهادت بی‌خبرند و نمی‌دانند کسی که فقط برای رضای خدا به جهاد رفته است و سر در طبق اخلاص و بندگی نهاده است، حوادث زمان به جاودانگی و بقا و جایگاه رفیع آن لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. و ما برای درک کامل ارزش و راه

شهیدان مان فاصله طولانی را باید بپیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان آن را جستجو نماییم. مسلم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است. و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست؛ و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربیت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.»

و هنوز گرد و غبار میادین نبرد فرو ننشسته بود که خیل عاشقان به سوی سرزمین‌های نور رهسپار شدند. این مسافران، می‌خواستند از تک‌تک آن لحظات بشنوند و جای‌جای مناطق را ببینند تا روح و جان‌شان با مردان مرد این دیار عجین شود و جرعه‌ای از پیاله عرفان ناب که از شهادت سرچشمه گرفته است، بنوشند. و به راستی که این دروازه‌های بهشت، امروزه خانقاه عاشقان شهادت است و زائرانش با بوی شهیدان قوت می‌گیرند.

مجموعه کتاب‌های «قطعه‌ای از آسمان» قصد دارد تا امر مقتدای عاشقان و ولی امر مسلمین را لیبیک گوید؛ آن‌جا که فرمودند:

«منطقه بیت‌المقدس را نشان می‌دهید، یک مقدار بیابان است، معلوم است که نیروهایی بودند. این که شناسنامه این منطقه معلوم

باشد، معلوم بشود که این جا چه اتفاقی افتاده، چه شد که نیروهای مسلح به فکر افتادند که از این منطقه حملات خود را شروع کنند، چطور شد که این چهار مرحله یا پنج مرحله عملیات بیت المقدس پیروز شد، چه رنج‌هایی را رزمندگان در این عملیات متحمل شدند تا توانستند به پیروزی برسند، پیروزی چطور به دست آمد، این جا را باید آن کسی که می‌رود، بداند. برای هر یک از مناطق مهم شناسنامه درست کنید، یک شناسنامه منطقی، نه کتاب مفصل.»

مجموعه کتاب‌های قطعه‌ای از آسمان، شناسنامه تمام مناطق خاطره‌انگیز را پیش روی مخاطبان قرار می‌دهد. نویسندگان این مجموعه بر آنند تا علاوه بر ذکر مشخصات و مختصات هر مکان، با یادآوری خاطرات تاریخ‌سازان آن، مشتاقان را به آن لحظات ناب رهنمون باشند. امید که بتوان قطره‌ای از عطش زائران و مخاطبان را برآورده ساخت.

ستاد مرکزی راهیان نور

سازمان هنری و ادبیات

دفاع مقدس

فصل یکم

«سر پیچ جاده، حاج محمود با موتور نیم چرخ‌ی زد و راه جیب را سد کرد. از وجنات راننده و خدمه موشک تاو معلوم بود هر دو ترسیده‌اند. تا برسم، محمود با نفر خدمه موشک تاو دست به یقه شد. همان‌طور که می‌دویدم، داد زدم: «چه کار می‌کنی محمود؟»

وقتی رسیدم، دیدم صورت حاج محمود از غضب سرخ شده است. فریاد می‌زد: «اگر ترسیدی و می‌خواهی بزنی به چاک، خب برو، اما جیب را کجا می‌بری؟»

۱. نوعی موشک ضدتانک که توسط سیم هدایت می‌شود.

طرف هم، همان‌طور که تقلا می‌کرد یقه خودش را از چنگ حاج محمود خلاص کند، با لحن بدی جواب داد: «اصلاً به تو چه؟ جیب تحویل من است، نه تو! حالا هم برو کنار، باد بیاید!..» ای کاش این حرف را نزده بود. چرا که ناغافل حاج محمود دستش را بلند کرد و محکم کوبید زیر گوش خدمه تاو. طوری که بنده خدا از ضرب این سیلی ناگهانی، تلوتلو خورد و وارفت وسط جیب.

رفتم جلو. با یک دست، حاج محمود را کمی عقب زدم و به خدمه سیلی خورده، گفتم: «این آقا، حاج محمود شهبازی، جانشین فرماندهی تیپ محمد رسول الله ﷺ است. مسؤلیت جیب موشک انداز شما هم با ایشان است. حالا اگر می‌خواهی، بفرما، جیب را بردار و برو»

همچین که اسم جانشین فرمانده تیپ به زبانم آمد، طرف نگاهی ناباور به چفیه و عینک طلقی بادگیر و موتور گل‌مالی شده آقای شهبازی انداخت. بعد هم آرام از جیب پیاده شد. دوباره از گوشه چشم، قیافه خاک‌آلود حاج محمود را ورنانداز کرد و خواست راه بیفتد و برود که حاج محمود دنبالش دوید. اول تصور کردم باز قصد دارد با خدمه موشک تاو درگیر شود. این شد که

گفتم: «ولش کن محمود!»

همان طور که دور می شد، گفت: «کاری اش ندارم به خدا» جلو رفت و خواست صورت طرف را ببوسد، اما او با اخم و اکراه خودش را پس می کشید. بی فایده بود. این بار حاج محمود صورت خودش را برد جلوی دست او و با التماس گفت: «من از این جا بر نمی گردم، مگر این که یا شما یکی با همان ضربه بزنی زیر گوش من یا حلالم کنی» خیلی جدی این حرف را زد. خدمه تاو که یک لحظه مبهوت به او زل زده بود، دست آخر در حالی که دیگر در مانده بود، گفت: «تو دیگر کی هستی؟ یک بار می آیی جرینگی می گذاری بیخ گوش آدم، یک بار هم راه در رو را به روی ما می بندی و می گویی الا و بالله حلالم کن»

حاج محمود گفت: «به خدا قسم من نوکر تو و همه این بیچه ها هستم. یا بزنی تا با هم بی حساب شویم، یا بگذر و حلالم کن» طرف دیگر نرم شد. صورتش را به صورت حاج محمود نزدیک کرد، روی او را بوسید و برگشت طرف چپ و سوار شد. چپ که داشت بار دیگر از کنار ما به سمت جلو بر می گشت، خدمه موشک تاو به صدای بلند و لحنی مردانه به حاج محمود گفت: «آن کسی را که باید بزنی، تو نیستی عشقی!»

و بعد با اشاره انگشت، تانک‌های عراقی را که داشتند در دشت عباس به سمت خاکریز ما جلو می‌کشیدند، نشان داد و دور شد.»^۱

□

از نظر تقسیمات کشوری، منطقه دشت عباس از توابع بخش موسیان شهرستان دهلران در استان ایلام محسوب می‌شود. در واقع این منطقه در نقطه مرزی استان ایلام و خوزستان قرار گرفته است و از این حیث می‌توان آن را دروازه خوزستان نامید.

اما از آن‌جا که دشت عباس را در طول هشت سال دفاع مقدس، جزو مناطق غرب دزفول قلمداد کرده‌اند، در نگاه عموم، به عنوان سرزمینی در شمال استان خوزستان شناخته می‌شود.

وقتی از اندیمشک به طرف شوش می‌روی، سمت راست به یک جاده فرعی می‌رسی. این جاده، شما را به پل رودخانه کرخه می‌رساند. از پل که عبور می‌کنی، در واقع وارد منطقه عملیاتی فتح‌المبین شده‌ای. جاده را ادامه می‌دهی، بعد از ۶ کیلومتر، یک سه‌راهی پیش چشمانت ظاهر می‌شود که هنوز هم به سه‌راهی

۱. مهتاب خین؛ خاطرات حسین همدانی؛ به اهتمام حسین بهزاد، انتشارات فاتحان،

قهوه‌خانه معروف است؛ هر چند مدت‌هاست از آن قهوه‌خانه کوچک و قدیمی، اثر و نشانی نمانده است.

حالا دوراه پیش رویت می‌بینی، راهی به جنوب و راهی به غرب. جاده جنوبی، تو را به سوی ارتفاعات ابوصلیبی خات و سایت‌های چهار و پنج نیروی هوایی ارتش می‌برد. و اگر باز ادامه دهی، خواهی دید که به پاسگاه فکه، در منطقه صفر مرزی رسیده‌ای. اما جاده سمت راست، تو را به سمت غرب می‌برد. شانزده کیلومتر که بگذری، سمت راست تپه‌های بلتا و کمی جلوتر و دورتر، ارتفاعات دهلیز را می‌بینی. و سمت چپ جاده، بلندی‌های علی‌گرزد را. حالا دشتی بزرگ و پهناور پیش رویت خودنمایی می‌کند. این همان دشت عباس معروف است. یازده کیلومتر بعد، به امامزاده عباس می‌رسی؛ بقعه‌ای متبرک که در سمت راست جاده واقع است و دشت عباس همه هویت خود را از آن دارد.

طبق شجره‌نامه‌ای که در صحن امامزاده موجود است، این بقعه متعلق است به عباس بن فضل بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابیطالب علیه السلام. این امامزاده، در زمان حکومت عباسیان تحت تعقیب قرار گرفته و به سمت ایران فرار می‌کند. وقتی به

دشت می‌رسد، یکی از شیوخ منطقه پناهِش می‌دهد، اما مأموران پس از کشف مخفیگاه، هم او و هم پناه‌دهنده او را به شهادت می‌رسانند. بعدها به همین دلیل، این دشت را دشت‌عباس نامیدند و تا کنون نیز با همین نام شناخته می‌شود.

امامزاده عباس در مرکز دشت قرار دارد؛ به گونه‌ای که کیلومترها بعد از امامزاده نیز جزو اراضی دشت‌عباس محسوب می‌گردد.

اگر جاده‌ای را که به جاده اندیمشک-دهلران معروف است، ادامه دهی، بعد از طی سیزده کیلومتر، به منطقه عین‌خوش می‌رسی. این راه در نهایت تو را به موسیان و بعد به شهر دهلران می‌رساند. در بین راه نیز چند جاده فرعی وجود دارد که به پاسگاه‌های مرزی بیات، نهر عنبر، چم‌سری، ربوت و چم‌هندی منتهی می‌شود.

منطقه دشت‌عباس از شمال به دامنه‌های جنوبی کبیرکوه، از شرق به ارتفاعات دهلیز و علی‌گره‌زد، از جنوب به بخش ارتفاعات تینه، و از غرب به قسمت دیگری از ارتفاعات تینه و همچنین منطقه عین‌خوش محدود می‌گردد.

دشت‌عباس، آب و هوایی دارد همانند آب‌وهوای خوزستان. در تابستان‌ها، گرم و خشک است و در زمستان معتدل. طول بهار و

تابستان، توأم است با وزش بادهای غبارآلود که معمولاً از ساعت ۱۰ تا ۱۶ حجم شن‌های روان همراه با باد، سبب کم شدن دید و بروز مشکل می‌شود؛ تا آن‌جا که در بعضی مواقع، باز کردن دهان و چشم را دشوار می‌کند.

جهت باد، معمولاً از غرب به شرق است. در فصل زمستان، هوا در بیشتر شب‌ها صاف و بدون باد است. میزان بارندگی در دشت عباس، چندان زیاد نیست؛ به طوری که در طول سال، از چند بار تجاوز نمی‌کند. حداکثر زمان بارش پیوسته نیز از ۴۸ ساعت فراتر نمی‌رود. بارندگی معمولاً به صورت رگبارهای شدید است که گاه موجب جاری شدن سیل و مسدود شدن راه‌های موجود در منطقه می‌شود.

زمین دشت عباس، برخلاف مناطق پیرامونی خود که عمدتاً کوهستانی و تپه‌ماهور هستند، زمینی نرم و قابل کشت است. جاده آسفالته اندیمشک - دهلران که از دل دشت عباس می‌گذرد، یکی از پنج جاده مهم و حیاتی خوزستان است. چهار جاده دیگر عبارتند از:

جاده خرمشهر- اهواز- اندیمشک

جاده آبادان- اهواز- اندیمشک

جاده اهواز- شوشتر- دزفول- اندیمشک

جاده اهواز- بندر امام خمینی

به جز جاده اندیمشک- دهلران، دو جاده دیگر نیز از معابر وصولی دشت عباس محسوب می‌شوند. جاده امامزاده به چاه نفت در شمال، و جاده دچه به ابوغریب در جنوب منطقه.

در حوالی دشت عباس، روستاهای متعددی وجود دارند که از جمله آن‌ها می‌توان به روستاهای مملح، بیت‌فزیح، بروم، مطارفه، دچه، شیخ‌قیوم و گتاره اشاره کرد.

این منطقه همچنین به دلیل پوشش گیاهی و خاک مناسب، محل قشلاق عشایری است که در زمستان از نواحی شمالی به دشت عباس کوچ می‌کنند.

اگر بخواهیم با یک نگاه نظامی، دشت عباس را مورد بررسی قرار دهیم، به ویژگی‌های خاص این سرزمین پی خواهیم برد. برخلاف مناطق پیرامونی که پوشیده از پستی و بلندی و ارتفاعات متعدد هستند، زمین نسبتاً صاف و بدون عارضه این دشت، توان مانور خوبی در اختیار یگان‌های زرهی قرار می‌دهد. همچنین با تسلط بر ارتفاعات شمالی، شرقی و غربی آن، می‌توان کل منطقه غرب دزفول را رصد کرد. علاوه بر این‌ها، چیزی در حدود ۲۵

کیلومتر از جاده استراتژیک اندیمشک-دهلران از دل دشت عباس می‌گذرد.

سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، دفاع از خوزستان در مقابل تجاوز بیگانه، جزو مأموریت‌های خاص لشکر ۹۲ زرهی قرار گرفت و مشخصاً تیپ ۲ این لشکر، مأمور دفاع از منطقه غرب دزفول گردید. اصلی‌ترین معبری که این تیپ برای تردد به مواضع مرزی از آن استفاده می‌کرد، همین جاده اندیمشک-دهلران بود. جاده‌ای که از دل دشت عباس می‌گذرد و به پادگان عین‌خوش می‌رسد؛ پادگانی که تا نقطه صفر مرزی تنها هجده کیلومتر فاصله دارد.

با پیروزی انقلاب اسلامی، تحرکات گروهک ضدانقلاب خلق عرب، با کمک رژیم حاکم بر عراق و با هدف ایجاد آشوب و ناامنی در شهرها و روستاهای استان خوزستان آغاز شد. عوامل این گروهک، با استفاده از شرایط آشفته بعد از انقلاب، آشکارا و بدون هیچ مانعی، وارد خاک عراق شده، توسط عناصر ارتش آن کشور، آموزش دیده و مسلح به ایران بازمی‌گشتند.

در بهار ۱۳۵۸، نیروهای سپاه دزفول، برای کنترل مرزها در پاسگاه‌های تعطیل و نیمه‌تعطیل مرزی مستقر شدند. این نیروها که

توسط غلامعلی رشید، مسؤول عملیات دزفول فرماندهی می شدند، در پادگان کرخه، آموزش دیدند، تجهیز شدند و به نوبت راهی پاسگاه‌های مرزی می شدند.

یکی از مسیرهای عمده تردد این نیروها نیز جاده اندیمشک - دهلران بود. آن‌ها به هنگام عبور از دشت عباس، در محل امامزاده توقف کرده و به زیارت و استراحت می پرداختند. امامزاده عباس، در طول گذر زمان، همیشه برای مردم منطقه مقدس و مایه برکت و معنویت بوده است.

۱. پادگانی واقع در شمال شرقی پل کرخه. این پادگان متعلق به ارتش بود و در سال ۱۳۵۸ در اختیار سپاه دزفول قرار گرفت.

فصل دوم

بعدازظهر روز دوشنبه سی و یکم شهریور ۱۳۵۹، یگان‌های متجاوز ارتش عراق از میله‌های مرزی گذشتند و وارد خاک ایران شدند و جنگ رسماً آغاز شد.

با آن که تجاوز گسترده عراق شامل تمام مرزهای شمال غرب، غرب و جنوب کشور شده بود، اما پیدا بود که در این میان، جبهه‌های جنوبی برای دشمن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. برای همین، از دوازده لشکر آماده عراقی، حدود شش لشکر برای حمله به خوزستان اختصاص یافت.

ارتش عراق، خوزستان را به سه جبهه شمالی، میانی و جنوبی

تقسیم کرد. جبهه شمالی شامل مناطق غرب دزفول و شوش می‌شد. جبهه میانی، بستان و منطقه عمومی سوسنگرد را در بر می‌گرفت و جبهه جنوبی عبارت بود از اهواز و خرمشهر.

در جبهه شمال خوزستان، ارتش عراق، دو محور عمده تهاجم داشت، محور شرفانی و محور فکه. از آن‌جا که منطقه دشت عباس در مسیر تهاجم محور شرفانی قرار داشت، ما نیز از پرداختن به دیگر جبهه‌ها صرف نظر کرده و تنها ماجراهای مربوط به محور شرفانی را مرور خواهیم کرد.

در شرفانی که شمالی‌ترین محور تجاوز دشمن محسوب می‌شد، لشکر ۱۰ زرهی ارتش عراق مأموریت داشت تا در محور عملیاتی علی غربی- حمزین- ربوط- عین خوش دست به پیشروی بزند و بعد مسیر تهاجم خود را با محوریت جاده اندیمشک- دهلران تا رودخانه کرخه ادامه داده و در شرق رودخانه، با یک گام دیگر، جاده استراتژیک و نیز خط آهن اندیمشک- اهواز را قطع کند. در صورت عملی شدن این نقشه، ارتباط شمال با جنوب خوزستان از بین می‌رفت.

این لشکر برای رسیدن به رودخانه کرخه، علاوه بر عین خوش، بایستی دشت عباس، منطقه علی گره‌زد و سه‌راهی قهوه‌خانه را

پشت سر می گذاشت و پس از طی هشتاد کیلومتر راه، خود را به کرخه می رساند.

مقاومت پاسگاه‌های مرزی چم‌سری، ربوط و چم‌هندی تنها یک نیم‌روز به طول انجامید. سحرگاه یکم مهر ۱۳۵۹، یگان‌های زرهی دشمن، پس از تصرف پاسگاه‌ها، از رودخانه دویرج گذشتند و پشت دروازه‌های عین‌خوش اردو زدند.

در مقابل لشکر ۱۰ زرهی عراق که با تیپ‌های ۱۷ و ۴۲ زرهی و تیپ ۲۴ مکانیزه و چهار گردان توپخانه صحرائی وارد معرکه شده بود، تمام توان نیروهای خودی عبارت بود از تیپ ۲ زرهی از لشکر ۹۲ با استعداد پنجاه درصد، گردان ۲۸۳ سوار زرهی لشکر ۹۲ با استعداد سی درصد، تعدادی از عناصر ژاندارمری و نیروهای پراکنده تحت‌امر سپاه پاسداران دزفول.

تحت تأثیر ماجرای کودتای نوژه که در تیر ماه همان سال اتفاق افتاد، بسیاری از فرماندهان و افسران ارشد لشکر ۹۲ زرهی بازداشت و از کار برکنار شدند. از جمله این افراد، فرمانده تیپ ۲ بود که می‌بایست در برابر هجوم ارتش عراق در منطقه غرب دزفول، ایستادگی کند. با برکناری او و در شرایطی که تنها یک ماه با آغاز جنگ تحمیلی فاصله داشتیم، یک سرگرد مخابرات به نام

مظاهری، علی‌رغم میل باطنی‌اش، به سرپرستی این تیپ گمارده شد.

اولین شب جنگی برای یگان‌های مستقر در منطقه، التهاب و نگرانی به ارمغان آورده بود. سرگرد زرهی محمدجواد لهراسبی، فرمانده گردان ۲۵۶ از تیپ ۲، همان زمان در مواضع عین‌خوش، انتظار یک نبرد همه‌جانبه را می‌کشید:

«نگاه حیرت‌زده‌ام قفل ماند روی تجهیزات و تانک و توپ دشمن. مانده بودیم برویم سمت پیچ‌انگیزه^۱ یا برگردیم به مواضع خودمان. عراقی‌ها از خط مرزی عبور کرده و در حال پیشروی به سمت رودخانه دویرج و عین‌خوش بودند. انگار داشتم خواب می‌دیدم. به خودم گفتم از کجا معلوم بچه‌های گردان ۲۸۳ سواره زرهی نباشند که در حال عقب‌نشینی هستند؟ جلوتر که رفتیم، یقین پیدا کردیم که نیروهای دشمن هستند. آنان در حال تیراندازی به سمت مواضع ما بودند.

... عراقی‌ها در همان روز نخست تجاوز، با بمباران فرودگاه و پادگان دزفول، می‌خواستند قدرت نظامی‌شان را به رخ نیروهای ما بکشند. توان نظامی دشمن چندین برابر توان نظامی نیروهای

۱. پاسگاه مرزی واقع در شمال فکه

ما بود و خیانت بنی صدر هم اجازه نمی داد مهمات و تجهیزات به دست مان برسد. دست و بالمان از هر جهت بسته بود. نه استحکامات مجهز و درست و حسابی داشتیم و نه نیروی کار آزموده و باتجربه.

شب سی و یکم حرکتمان دادند به سمت دشت عباس. خبر داده بودند که عراقی ها می خواهند چتر باز پیاده کنند. برای مقابله مستقر شدیم توی پاسگاه دشت عباس. تا چشم کار می کرد، شب بود و سیاهی رعب آوری که آغاز و انتها نداشت. چهارچشمی مراقب اطراف بودیم که مبادا دشمن، چتر باز پیاده کند. صبح شد و هیچ اتفاقی نیفتاد. دوباره با همان آرایش و ساز و برگ جنگی مختصر، حرکتمان دادند به سمت عین خوش.^۱

یکی دیگر از شاهدان عینی آن روزهای تلخ، عبدالرضا سوری^۲ است. وی در آن مقطع، به عنوان بیسیم چی در گردان ۱۰۵ تیپ ۲ مشغول خدمت بوده است. در یادداشت های روزانه او می خوانیم: «روز دوشنبه ۳۱ شهریورماه ۱۳۵۹ بود. دستور آمد که وسایل

۱. مردان جنگ؛ خاطرات امیر محمدجواد لهراسی؛ هوشنگ میرزایی، بنیاد حفظ

آثار و ارزش های دفاع مقدس، ۱۳۷۶، صص ۴۳-۴۰

۲. عبدالرضا سوری در پانزدهم خرداد ۱۳۶۱ در منطقه شلمچه به شهادت رسید.

خود را جمع کرده، فردا می‌خواهیم به پاسگاه ربوط و پیچ‌انگیزه^۱ در نوار مرزی برویم. یکم مهرماه، همگی وسایل را آماده کرده بودیم. ساعت ۹ صبح دیده‌بان به ما خبر داد که چند ستون ارتشی از طرف پاسگاه ربوط و پیچ‌انگیزه به طرف عین‌خوش در حال پیشروی هستند. همان لحظه از طریق بیسیم خبر رسید که پاسگاه ربوط به تصرف دشمن درآمده. با شنیدن این خبر، بچه‌ها آمدند از بالای مواضع به سمتی که دشمن در حال پیشروی بود، نگاه کردند. همه، خود را باخته بودند. وحشت سروپای همه را فراگرفته بود و همین امر سبب شد که همگی وحشت‌زده، با خودروهای مربوطه، فرار را بر قرار ترجیح دهند.

ساعت یک بعدازظهر سه‌شنبه یکم مهرماه بود. قبل از این که تیراندازی صورت بگیرد، همگی عقب‌نشینی کردند. هر کس سعی می‌کرد زودتر از منطقه دور شود. من که داشتم این صحنه را می‌دیدم، باور کنید مثل دیوانه‌ها شدم. ماشین خود را وسط جاده نگه داشتم. رفتم جلوی فرمانده و به او حمله کردم که شما همگی خائید، چرا فرار می‌کنید. به من نارنجک و سلاح بدهید. هنوز دشمن به مواضع، نرسیده فرار می‌کنید؟

۱. هر دو از پاسگاه‌های مرزی واقع در شمال خوزستان و غرب شوش

همین حرف من موجب شد که آن‌ها سر غرور بیایند و عقب‌گرد کنند. بعد همراه فرمانده گروهان و فرمانده دسته، به منطقه عین‌خوش رفتیم. دیدم هنوز از دشمن خبری نیست. رفتیم داخل انبار مهمات. دیدم که یک تفنگ ۱۰۶ که سلاح مدرن و کم‌نظیری است، همراه مقدار زیادی مهمات جا مانده است. یک ماشین رسید. راننده‌اش را صدا کردیم و به کمک یکدیگر مهمات را سوار خودرو کردیم و تفنگ ۱۰۶ را هم در یک موضع قرار دادیم.

با آمدن ما به عین‌خوش، همگی برگشتند و هر کس در جای خود مستقر شد. تانک‌ها و ۱۰۶ و موشک تاو. درگیری روز یکم چندان تعریفی نداشت. در این روز، ما از توپخانه تقاضای کمک کردیم. شب دوم مهر دو قبضه توپ برای ما رسید.^۱

طراحان و متخصصان نظامی ارتش، از سال‌ها قبل برای مقابله با تهاجم احتمالی دشمن خارجی در منطقه غرب دزفول، سه محل را برای پدافند و ایستادگی در نظر گرفته بودند: عین‌خوش، علی‌گزه‌زد و شرق رودخانه کرخه. به همین منظور در عین‌خوش،

۱. بیسیم‌ها بگوشتند؛ یادداشت‌های شهید عبدالرضا سوری؛ مصطفی رحیمی، نشر

یک سری سنگرهای محکم و بتونی احداث شده بود که به آنها مواضع سدکننده می گفتند که برای امر پدافند بسیار مناسب بود. بلندی‌های علی گره زد هم به دلیل تسلطی که بر دشت عباس داشت، این امکان را در اختیار نیروهای خودی قرار می داد که تحرکات دشمن را در آن دشت رصد کرده و بر روی عناصر متجاوز اجرای آتش کنند. اما سومین محل برای پدافند، رودخانه کرخه بود. رودخانه‌ای که عبور از آن از طریق تنها یک پل فلزی صورت می گرفت و ارتفاعات مشرف بر رودخانه، مکان مناسبی بود برای استقرار یگان‌های خودی تا مانع عبور دشمن از آب شوند. حالا تانک‌های تیپ ۱۷ و تیپ ۴۲ زرهی سپاه سوم عراق، در مقابل مواضع سدکننده عین خوش، صف کشیده و انتظار شکسته شدن خط دفاعی ما را داشتند. آنها از سه جهت شمال غربی، غرب و جنوب غربی، عین خوش را تهدید می کردند، اما نبرد نابرابر عین خوش بیشتر از چهل و هشت ساعت به درازا نکشید. عبدالرضا سوری اوضاع و احوال آن روز عین خوش را این گونه توصیف می کند:

«عین خوش را از سه طرف محاصره کرده بودند. تعداد تانک‌های دشمن از ۱۵۰ تجاوز می کرد. با کمک سلاح‌های

خودمان، تعداد ۱۰ تانک دشمن را منهدم کردیم. در این مدت، چندین بار درخواست کمک هوایی کردیم که متأسفانه هوایماها، یک بار بیشتر نیامدند که ۴ تانک را منهدم کردند. یکی از فاتوم‌ها سقوط کرد.

ساعت ۱۱ شب، همگی خوشحال بودیم. چون با این استعداد کم، ۲۵ تانک دشمن را از بین برده بودیم. فقط با دو توپ، ۴ تانک، چند ۱۰۶ و ۲ موشک تاو. جشن گرفته بودیم. داشتیم می‌گفتیم و می‌خندیدیم که فرمانده گردان با حالتی گرفته به ما نزدیک شد و گفت: «بچه‌ها! اطراف ما در محاصره دشمن است و فردا همگی قتل‌عام می‌شویم، چون راه فراری نداریم»
با شنیدن این حرف، همگی وا رفتیم. آن شب تا صبح نخوایدیم و همه‌اش فکر می‌کردیم.»^۱

محمدعلی صبور از عناصر تحت امر سپاه دزفول نیز بر مقاومت مظلومانه نیروهای خودی در عین خوش، شهادت می‌دهد:
«من به همراه تعداد دیگری از بچه‌های دزفول، چهارشنبه شب یعنی شب پنجشنبه سوم مهر، به عین خوش رسیدیم و سنگر گرفتیم. همان موقع یک تریلی پر از مهمات رسید، کمک

۱. بیسیم‌ها بگوشند، ص ۱۸

کردیم تا مهمات تخلیه شد. صبح درگیری شدید شد. ما راحت تانک‌های عراقی را می‌دیدیم. ارتش آن‌جا انصافاً مقاومت کرد به خصوص تیمسار لهراسبی که آن زمان فرمانده گردان تانک بود، شجاعانه می‌جنگید، من این را شهادت می‌دهم. در سنگری که من حضور داشتم، سه نفر دیگر از بچه‌های دزفول هم بودند. نعمت‌الله صفارپور (که بعداً به شهادت رسید)، عبدالحسین مایار و آقای چربی، هر چهار تانک ما دبیر آموزش و پرورش بودیم. ما در یک سنگر بتونی که مشرف بر نیروهای عراقی بود، موضع داشتیم. اسلحه ما تفنگ ۳ بود.»^۱

صبح روز پنجشنبه سوم مهر ۱۳۵۹، ابوالحسن بنی‌صدر رییس‌جمهور وقت، برای بازدید از خط مقدم عین‌خوش وارد منطقه شد. بنی‌صدر را در آن سفر، تیمسار ولی‌الله فلاحی، جانشین رییس ستاد مشترک ارتش و حجت‌الاسلام هادی غفاری، نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی، همراهی می‌کردند. بالگرد حامل مقامات، در نزدیکی امامزاده عباس به زمین نشست و آن‌ها ناچار شدند باقی مسیر را توسط یک جیپ نظامی طی کنند. بازدید بنی‌صدر از عین‌خوش، بیشتر از پانزده دقیقه طول نکشید.

۱. مصاحبه نویسنده

دقایقی پس از رفتن بنی صدر، دستور عقب نشینی از مواضع عین خوش، صادر شد. محمدعلی صبور ماجرای آن عقب نشینی غیرمنتظره را هیچ گاه فراموش نخواهد کرد:

«از سنگر بیرون آمده بودیم که دیدیم بنی صدر و آقای هادی غفاری به عین خوش آمده اند. ارتشی‌ها دور ایشان را گرفته بودند و صحبت می کردند. کمی ماندند و بعد رفتند. ما هم به داخل سنگرها برگشتیم. هنوز چیزی نگذشته بود که متوجه شدم عراقی‌ها با سرعت جلو می آیند، اما از طرف ما هیچ شلیکی صورت نمی گیرد. با خودم گفتم حتماً منتظر هستند تانک‌های عراقی جلوتر بیایند تا بعد آن‌ها را بزنند. اما باز خبری نشد. کمی از سنگر فاصله گرفتیم و به اطراف نگاه کردم، ماتم برد، در پادگان عین خوش پرنده پر نمی زد. همه عقب نشینی کرده بودند. با عجله اسلحه‌مان را برداشتیم و از ضلع جنوبی جاده به دشت زدیم و به عقب برگشتیم. شرح ماجرا بسیار است، اما همین اندازه بگویم وقتی به پادگان کرخه رسیدیم و کتانی‌هایم را از پا درآوردیم، کف پاهایم تاول زده بود و خونریزی می کرد. هنوز هم برای من جای سؤال است که چرا ارتشی‌ها آن روز ما را در جریان عقب نشینی

نگذاشتند.^۱

دشت عباس در آن روز یکی از تلخ‌ترین روزهایش را تجربه می‌کرد. سیلی از تانک و نفربر و نیرو در دامن دشت، با سرعت و بدون هیچ برنامه مشخصی به عقب می‌رفتند. گرد و غبار تمام منطقه را گرفته بود. آن روز بخش عمده‌ای از نیروها، همراه با تجهیزات خود، تا شرق رودخانه کرخه عقب‌نشینی کردند. یعنی چیزی حدود ۶۰ کیلومتر. اما بخش دیگری در دشت عباس و بر روی ارتفاعات علی‌گروه‌زد موضع گرفتند تا از سرعت پیشروی یگان‌های دشمن بکاهند:

«ساعت ۱۰ صبح بود که دیگر نتوانستیم مقاومت کنیم و بعد از دو یا سه روز، عقب‌نشینی کردیم. کاش همگی از بین می‌رفتیم و آن منطقه را از دست نمی‌دادیم. در حین عقب‌نشینی، تعداد زیادی کشته و زخمی دادیم. حدود ۳۰ کیلومتر عقب‌نشینی کردیم و آمدیم در منطقه تپه علی‌گروه‌زد مستقر شدیم.»^۲

دشمن که حالا جاده اندیمشک دهلران را قطع کرده بود، آن روز را در عین خوش‌ماند و به تثبیت مواضع خود پرداخت.

۱. مصاحبه نویسنده

۲. بیسیم‌ها بگوشند، ص ۱۹

اما سحرگاه جمعه چهارم مهر، برای پیشروی به سمت رودخانه کرخه وارد دشت عباس شد. تیپ ۱۷ زرهی در ضلع شمالی و تیپ ۴۲ زرهی در ضلع جنوبی جاده، اقدام به پیشروی کردند. تیپ ۲۴ مکانیزه هم مأموریت داشت که نیروهای به‌جامانده ایرانی را پاکسازی کند.

دشمن با یک گام بلند و بی‌آن که مقاومتی را پیش رویش ببیند، از امامزاده گذشت و به سه‌راهی دچه رسید. در آن‌جا با آتش ضدتانک نیروهای پراکنده خودی مواجه شد. به آتش کشیده شدن چند تانک و نفربر عراقی، آن‌ها را در ادامه پیشروی مردد کرد.

از آن‌جا که دشمن گمان کرده بود که با مواضع سدکننده ایرانی روبه‌رو شده است، مجبور به توقف شد تا متحمل آسیب بیشتری نشود.

عبدالحمید حلمی از نیروهای حاضر در صحنه سپاه دزفول، با ارائه خاطره‌ای، شرایط درهم‌ریخته آن روز دشت عباس را توصیف می‌کند:

«ساعت ۲ بود که موتورسواری را دیدم. خواست رد شود. دوربینی هم روی دوشش آویزان بود. رفتم جلویش را گرفتم و

گفتم: «بایست!»

ایستاد. پرسیدم: «کجا؟»

گفت: «می‌روم سراغ گاوهایم»

پرسیدم: «گاوها! کجا هستند؟»

نام جایی را گفت که به گوشم آشنا نبود. گفتم: «بیا پایین! توی

این جنگ و درگیری، گاو کجا بود؟»

او را تحویل دادم و گفتم: «آقا آمده شناسایی!» موتورش همان

جا ماند و خودش را بردند.

تا آمدیم به خودمان بیایم، تانک‌های دشمن سر رسیدند.^۱

دشمن اما روز پنجم مهر با یک یورش همه‌جانبه، مقاومت لرزان

نیروهای خودی را در هم شکست، از دشت عباس گذشت و به

تپه‌های علی‌گروه زد رسید.

نیروهای ارتش جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران، در آن شرایط،

یارای ایستادگی در برابر سیل زرهی عراق را نداشتند و تنها بعد از

چند ساعت، ناچار به عقب‌نشینی شدند. یگان‌های پیشرو عراقی،

بعد از تصرف علی‌گروه زد، به سمت پل کرخه شتاب گرفتند.

۱. کنارها هنوز زنده‌اند؛ خاطرات عبدالحمید حلمی؛ مصاحبه و بازنویسی رامین

حسن پورمیر، ناشران پالیزان: صریر، ۱۳۸۴، صص ۴۱-۴۰

عصر همان روز، سه‌راهی قهوه‌خانه نیز سقوط کرد و دشمن در هفت کیلومتری پل، قرار گرفت. همه چیز در جبهه خودی درهم‌ریخته بود و این ارتش عراق بود که از شرایط پیش‌آمده، نهایت استفاده را می‌برد. اما وقتی که تانک‌ها و نفربرهای متجاوز، سه‌راهی قهوه‌خانه را به مقصد جسر نادری ترک کردند، با مقاومت باقی‌مانده یگان‌های ارتش، سپاه و انبوه نیروهای مردمی مواجه شدند و در سه کیلومتری پل توقف کردند.

فردای آن روز، عراقی‌ها به رودخانه رسیدند، اما به علت یا عللی که فعلاً مجال پرداختن به آن‌ها نیست، موفق به عبور از رودخانه کرخه نشدند.

بنا بر آنچه گذشت، دشت عباس از تاریخ پنجم مهر ۱۳۵۹ به طور کامل در اشغال نیروهای دشمن در آمد و جولانگاه عناصر تیپ ۴۲ زرهی شد.

فصل سوم

روایت ماجراهای این فصل را از روز دوشنبه هفتم مهر ۱۳۵۹ آغاز می‌کنیم. روزی که لشکرهای ۱۰ زرهی و یک مکانیزه ارتش عراق، تمامی مناطق غرب رودخانه کرخه را اشغال کرده است و نیروهای خودی در کناره‌ها و ارتفاعات شرقی جسر نادری^۱ مواضع پدافندی گرفته‌اند.

یگان‌های دشمن که دیگر اشتیاقی برای عبور از رودخانه و پیشروی به سوی اندیمشک، شوش و دزفول نداشتند، آرام آرام به تثبیت موقعیت و تحکیم مواضع خود پرداختند.

۱. همان پل کرخه است.

در محور شرهانی، نیروهای دشمن در عرض پنج روز، پاسگاه‌های مرزی را اشغال کردند، عین‌خوش را گرفتند و از طریق جاده آسفالت اندیمشک-دهلران، وارد منطقه دشت‌عباس شدند. بعد علی‌گزه‌زد را تصرف کردند و به سه‌راهی قهوه‌خانه رسیدند. سپس به یک گام دیگر، خود را به کناره‌های غربی کرخه چسبانند.

این وضعیت بیشتر از همه، فرماندهان ارشد ارتش را عذاب می‌داد. آن‌ها گمان نمی‌کردند که دشمن بعثی بتواند در عرض تنها پنج روز، چیزی در حدود هشتاد کیلومتر در داخل خاک ایران پیشروی کند. از این جهت، درصدد بودند تا در کمترین زمان ممکن، پاسخ دندان‌شکنی به متجاوزین عراقی بدهند.

تیمسار قاسم‌علی ظهیرنژاد، فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش، در پی طرحی بود که با اجرای آن، کلیه مناطق اشغالی غرب دزفول، به یک‌باره آزاد و متجاوزین تار و مار شوند. برای همین، علاوه بر تیپ ۲ زرهی دزفول و گروه رزمی ۳۷ زرهی شیراز که از قبل در محور شرهانی و فکه مقاومت می‌کردند، لشکر تازه‌تأسیس پیاده ۲۱ حمزه و نیز لشکر ۱۶ زرهی قزوین را به منطقه مورد نظر فرا خواند. وی به کمک طراحان و مشاوران نظامی خود، یک طرح

عملیاتی تهیه کرد که بعدها با نام «طرح عملیاتی پای پل» معروف شد. بر اساس طرح مذکور، یگان‌های لشکر ۲۱ حمزه، با عبور از رودخانه و حمله به خط مقدم دشمن، عملیات را آغاز کرده و در سه‌راهی قهوه‌خانه، در دو جهت ادامه پیشروی می‌دادند. یک جهت، حرکت از طریق جاده اندیمشک-دهلران به سمت عین‌خوش و نوار مرزی و جهت دیگر حرکت، از طریق جاده سه‌راهی قهوه‌خانه-رادار و ادامه مسیر تا مرز فکه.

این عملیات در صبح روز بیست‌وسوم مهر ۱۳۵۹ به اجرا در آمد. اما به دلایل مختلف، از جمله عدم شناسایی دقیق از زمین و دشمن، در همان گام نخست، با شکست کامل مواجه شد. در این عملیات، تانک‌های خودی حتی به مواضع جلویی دشمن هم نرسیدند.

اما ارتش عراق چند روز بعد، در نهم آبان، یک بار دیگر برای تصرف سرپل نیروهای خودی در غرب کرخه و احتمالاً عبور از جسر نادری، به مواضع خودی حمله کرد که با مقاومت رزمندگان ارتش و سپاه روبه‌رو گشت و به‌سختی شکست خورد.

بعد از این دو حرکت، منطقه غرب دزفول در یک آرامش نسبی فرو رفت و دو طرف، مشغول سامان دادن به مواضع پدافندی خود

شدند.

وقتی وضعیت پیش آمده را از نظر می‌گذرانیم، متوجه می‌شویم که عراق به شکل یک نعل اسب، در غرب دزفول پیشروی کرده است، یک پیشروی عمیق هشتاد کیلومتری. منطقه‌ای که از شمال به ارتفاعات کبیرکوه، از شرق به رودخانه کرخه، از جنوب به دشت رقابیه، میشداغ و صحرای چهیلا و از غرب به نوار مرزی محدود می‌شد.

در این جا دو جاده مهم و سوق‌الجیشی وجود داشت که محل عبور و تدارک نیروهای دو لشکر ۱۰ و یک ارتش عراق محسوب می‌شد: جاده اندیمشک-دهلران که لشکر ۱۰ زرهی از آن استفاده می‌کرد و جاده سه‌راهی قهوه‌خانه-فکه که محل آمد و شد یگان‌های تحت امر لشکر یک مکانیزه بود.

با توجه به موضوع کتاب، بحث درباره محور جنوبی منطقه و لشکر یک را فعلاً مسکوت گذاشته و به حوادث محور شمالی که بخش عمده‌ای از آن در منطقه دشت عباس رخ داده است، می‌پردازیم.

درست است که عراق موفق به تصرف عین خوش گردید، اما ارتفاعات شمالی آن در دست نیروهای خودی باقی ماند. درست

است که دشت عباس پهناور یک باره به اسارت دشمن رفت، اما رزمندگان اسلام در پیچ و خم بلندی‌های شمالی آن، حضور داشتند و درست است که علی‌گروه‌زد و سه‌راهی قهوه‌خانه به اشغال بعضی‌ها در آمد، اما باز ارتفاعات شمالی آن‌ها در اختیار ما باقی ماند. بنابر این، عراق کیلومترها در منطقه‌ای پیشروی کرده بود که در ارتفاعات شمالی آن حضور نداشت. این تسلط و اشراف، شرایطی را برای نیروهای خودی فراهم کرده بود که بتوانند با نفوذ در عمق مواضع دشمن، اقدام به عملیات چریکی کنند. غلامعلی رشید، فرمانده وقت عملیات سپاه دزفول، از این موقعیت به‌دست‌آمده نهایت استفاده را کرد:

«کاری که کردم، این بود که در جای جای منطقه، محورهایی را تشکیل دادم و در هر محور پنجاه پاسدار مستقر کردم و به آن‌ها تأکید کردم که هر شب، دو مأموریت قطعی دارید. یکی شناسایی مواضع و تحرکات دشمن و دیگری انجام عملیات چریکی حتی کوچک، به هر شکل و با هر امکانی؛ به گونه‌ای که عراقی‌ها احساس آرامش و امنیت نکنند.»^۱

چیزی نگذشت که در طول خطوط مقدم منطقه درگیری، از

۱. مصاحبه نویسنده

شمال تا جنوب، شاهد برپایی پایگاه‌هایی بودیم که توسط پاسداران انقلاب اسلامی اداره می‌شد و اجرای مأموریت می‌کردند. این پایگاه‌ها به ترتیب در مناطق دالپری، دشت‌عباس، دهلیز و بلتا، تپه چشمه، پای پل، صالح مشطط، مالحه، انکوش، شجاع، رقابیه و تنگ سعده آغاز به فعالیت کردند.

یکی از اصلی‌ترین پایگاه‌های محور شمالی، پایگاه دشت‌عباس بود. این پایگاه در دل ارتفاعات شمالی قرار داشت. عناصر مستقر در این پایگاه، برای رفت‌وآمد و ارتباط با عقبه، از جاده‌های مالرو و کوهستانی استفاده می‌کردند. آن‌ها ابتدا از پل کرخه می‌گذشتند و از طریق تپه اسکندر خان و سپتون، خود را به منطقه لزه می‌رساندند. با تاریک شدن هوا، از ارتفاعات سرازیر شده و وارد دشت‌عباس می‌شدند، مأموریت خود را انجام می‌دادند و قبل از روشن شدن هوا، به پایگاه بازمی‌گشتند. فرمانده محور دشت‌عباس، عبدالله احمدی بود و در مقاطعی افرادی همچون عبدالرحمان احسان و محمدعلی صبور.

شاید اصلی‌ترین مأموریت این پایگاه، شناسایی دقیق مواضع و تحرکات دشمن در محدوده غرب تپه‌های بلتا تا حوالی عین‌خوش بود. کریم بیدلی یکی از عملیات شناسایی دشت‌عباس را این‌گونه

روایت می‌کند:

«شناسایی‌ها معمولاً در قالب تیم‌های دو یا سه نفره انجام می‌شد. آن شب هوا سرد و زمستانی بود. من و محمدرضا دلبری بایستی برای شناسایی توپخانه عراق در منطقه علی‌گروه‌زد، اقدام می‌کردیم. وقتی از ارتفاعات شمال جاده به سمت دشت آمدیم، با شیارهای پرتعداد و شبیه به هم مواجه شدیم. باید شیاری را انتخاب می‌کردیم که خالی از مین باشد و ضمناً ما را به جاده برساند. بالاخره یکی از شیارها را انتخاب کردیم. شیار تنگ و باریک بود، با ارتفاعی حدود دو متر. به جاده آسفالت رسیدیم. در ضلع جنوبی جاده مشغول شناسایی شدیم.

وقتی برمی‌گشتیم، ساعت حدود ۲ نیمه‌شب بود. طبق برنامه، جاده را رد کردیم و به شیارها رسیدیم، اما هر چه گشتیم، شیار خودمان را پیدا نکردیم. وارد هر شیاری که می‌شدیم، بعد از کمی ادامه راه، متوجه می‌شدیم که اشتباه آمده‌ایم. وضعیت خطرناکی بود. داخل بعضی از شیارها، کمین‌های عراقی مستقر بودند. چیزی در حدود دو ساعت گشتیم تا بالاخره راهمان را پیدا کردیم.»^۱

به جز کریم بیدلی و محمدرضا دلبری، افراد دیگری همچون

۱. مصاحبه نویسنده

عظیم سفیدکن و غلامرضا کاج نیز بار سنگین شناسایی واحدهای دشمن را در دشت عباس بر دوش می کشیدند. اما چهره‌ای که دشت عباس بر شجاعت و تسلط او در امر شناسایی گواهی می‌دهد، توکل قلاوند است. زاده روستایی از توابع اندیمشک. قلاوند فرزند کوهستان بود و بنابر این، با پستی و بلندی‌های مشرف بر دشت عباس خو گرفته بود. او با شجاعت و تیزهوشی مثال‌زدنی‌اش به دشمن نزدیک می‌شد، از مواضع دشمن می‌گذشت و تمام موجودی عراق در منطقه را از نظر می‌گذراند و با دست پر بازمی‌گشت. این تسلط و کاردانی، کارش را به جایی رساند که در میان دوستانش به «آواکس دشت عباس» معروف شد.

توکل قلاوند در کار شناسایی و اطلاعات و عملیات تا آنجا پیش رفت که مورد توجه حسن باقری قرار گرفت و بعدها فعالیتش را در سطح قرارگاه ادامه داد.

عبدالله احمدی از روزهای نخست تشکیل تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گوید. روزهایی که حاج‌احمد متوسلیان در تدارک اولین عملیاتش در جبهه‌های جنوب بود:

«بهمن ماه ۱۳۶۰ بود. در سپاه اندیمشک جمع بودیم که یک‌باره متوجه حضور سردار جاویدالایثار حاج‌احمد متوسلیان

شدیم. ایشان به ما گفتند که در شناسایی منطقه دشت عباس و چگونگی استعداد دشمن، به مشکل برخوردیم. ما را راهنمایی کرده‌اند و گفته‌اند که فردی این جاست که منطقه را مثل کف دستش می‌شناسد و اسمش توکل قلاوند است. آمده‌ام تا او را جهت شناسایی همراه خود ببرم.

این‌گونه بود که توکل همراه حاج‌احمد شد. مدتی در تپ ۲۷ رسول‌الله صلی الله علیه و آله و بعد در قرارگاه نجف و در واحد اطلاعات عملیات مشغول کار شد.^۱

یگان‌های دشمن مستقر در دشت عباس، در حالی توسط عناصر شناسایی خودی رصد می‌شدند که ۳۵ تا ۴۰ کیلومتر با خط مقدم خود در غرب رودخانه کرخه فاصله داشتند. دشت عباس با تمام وسعتش، زیر نگاه‌های تیزبین کمپ قلاوند^۲ به دقت کنترل می‌شد. عبدالحمید حلمی در توصیف یکی از عملیات شناسایی می‌گوید:

«بهمین ماه ۱۳۶۰ بود که از منطقه شجاع رفتیم به منطقه بلتا.

۱. «به همین دلیل به آواکس دشت عباس مشهور شد!»، وب‌گاه تابناک، بخش فرهنگی، ۹۰/۱/۱۷

۲. به هر یک از پایگاه‌های اطلاعاتی در منطقه عملیاتی غرب دزفول، کمپ گفته می‌شد. این کمپ‌ها معمولاً به نام مسؤل اطلاعاتی آن محور نامگذاری می‌گردید.

بین جاده عین خوش و علی گره زد، شمال منطقه دشت عباس قرار داشت. آن جا در دست نیروهای دشمن بود. سرپرستی گروه را حاج عبدالله احمدی بر عهده داشت. از پشت تپه چشمه وارد شدیم و رفتیم پایین علی گره زد. دهی بود به نام بلتا. من، رضا پالاش^۱، متجزی و یکی دیگر، شناسایی منطقه را به عهده گرفته بودیم.

پایین منطقه، به بن بست خوردیم. به صرافت افتادیم شکافی برای نفوذ پیدا کنیم. باید توپخانه دشمن را خاموش می کردیم یا می رفتیم برای عقبه دشمن برای شناسایی و فراهم کردن مقدمات عملیات. درست روبه روی تپه های بلتا، به فاصله ۵۰-۶۰ متری خط عراق بودیم و گاهی هم نارنجک تفنگی به طرف هم شلیک می کردیم. قصد ما بازپس گیری تپه های بلتا بود.

برای رفتن به منطقه بلتا، دو راه داشتیم. یک راه از پاعلم در جاده خرم آباد به اندیمشک، نرسیده به تنگه فنی بود و دیگری از جبهه کرخه. باید از پل کرخه می گذشتیم و از پشت تپه ها و زاغه ها وارد می شدیم.

کنار تپه های بلتا، شیاری پیدا کردیم. آرام آرام پایین رفتیم. من

۱. رضا پالاش از عناصر اطلاعاتی غرب دزفول و شوش

بودم و رضا. باید می فهمیدیم دشمن روی ما دید دارد یا نه. به خاطر همین، از گوشه غربی شیار پایین رفتیم. خودمان را رساندیم پشت تپه‌های بلتا و مواضع عراق. از آنجا سنگرهایشان را دیدیم و جای ثابت خمپاره را هم مشخص کردیم و...

از همان مسیر مشخص برگشتیم و گفتیم از این جا می شود عمل کرد. اما موافقت نشد. گفتند: «اگر هم عمل کنیم و آنجا مستقر شویم، عراقی‌ها از پشت تپه چشمه، تک تک سنگرهایمان را از جا می کنند. یک بار چنین اتفاقی افتاد و عراق، تپه جلویی را از دستمان درآورد.»

دست بردار نبودیم. رئوفی^۱ که آمد، او را به آنجا بردیم. قرار شد از همان نقطه به خمپاره‌های ۱۲۰ گرا بدهیم. یک دیدبان آنجا گذاشتیم. خمپاره که به سنگرها می خورد، صدای ترکش‌هایش را می شنیدیم.

یک بار به طرف سنگرهایشان شلیک کردیم. گلوله اول، یکی از سنگرها را منهدم کرد. به خمپاره‌انداز گفتم که آماده باشد. یک گلوله دیگر روی همان سنگر شلیک کرد. چند نفر در حال

۱. سردار عبدالمحمد رئوفی نژاد که در سال‌های دفاع مقدس، فرماندهی لشکر ۷ ولیعصر علیه السلام را عهده‌دار بود.

بیرون آمدن از سنگر، درازکش شدند و دیگر به چشم نیامدند. چند لحظه بعد، سنگر فرماندهی از جا کنده شد. بعد از آن، هر وقت آتش از سوی دشمن روی سرمان می‌ریخت، دیدبان گرامی داد و آتش آن‌ها را خاموش می‌کردیم.

زیاد طول نکشید که این گرا دادن‌ها لو رفت، طوری که عراق، مسیر دیدبان را شناسایی کرد و آن‌جا را بست.

راه دیگری پیدا کردیم. پس از آن با پالاش دو نفری می‌رفتیم. بعضی وقت‌ها منجزی هم همراهمان می‌آمد. روزی با پالاش رفتیم جلو، نزدیک جاده آسفالت. با خط خودی، هفت-هشت کیلومتر فاصله داشتیم. از این شیار می‌خزیدیم توی شیار بعدی. می‌رفتیم به شناسایی موضعی که دشمن از آن شلیک می‌کرد. به آن‌جا رسیدیم. توپخانه بود. توپ‌ها را شمردیم. برگشتیم عقب و به سپاه دزفول گزارش دادیم. سپاه با نیروی هوایی هماهنگ کرد و پایگاه چهارم نیروی هوایی، آن‌جا را بمباران کرد.»^۱

هر روز که می‌گذشت و با حساس‌تر شدن شرایط نبرد، مطالبات فرماندهان از تیم‌های شناسایی، بیشتر و بیشتر می‌شد. تحت تأثیر این فشار، عناصر اطلاعاتی به منظور کسب اخبار جدیدتر و

۱. کناره‌ها هنوز زنده‌اند، ص ۸۱

دقیق‌تر، دست به ابتکارات جالبی می‌زدند:

«در دشت عباس، یکی از ترفندهایی که بارها توسط بچه‌های شناسایی به کار گرفته می‌شد، استراق سمع بود. اما نه به شیوه پایگاه‌های شنود.

برای این کار، یک گوشی و مقداری سیم تلفن برداشته و یکی از عرب‌های بومی را همراهمان می‌کردیم. در تاریکی شب، خود را به نزدیکی‌های جاده آسفالت می‌رساندیم. سیم‌های تلفن عراقی‌ها از کنار جاده می‌گذشت. سیمی را که با خودمان آورده بودیم، به سیم تلفن عراقی‌ها وصل می‌کردیم. چهل-پنجاه متر آن‌طرف‌تر، در یکی از حفره روباه‌هایی که در دامنه تپه بود، پنهان می‌شدیم و از طریق گوشی به پیام‌های دشمن گوش می‌کردیم. عربی که همراهمان بود، آن‌ها را ترجمه می‌کرد و ما یادداشت می‌کردیم. گاه نیاز می‌شد که یک روز تمام در حفره بمانیم. برای همین با خودمان جیره جنگی یا بیسکویت یا کیک می‌بردیم و وقتی گرسنه‌مان می‌شد، استفاده می‌کردیم. قسمت سخت و طاقت‌فرسای این مأموریت، زمانی بود که باید در روز روشن در حفره تنگ و کوچک بمانی تا از چشم نیروهای عراقی پنهان

باشی.»^۱

تمام گزارش‌های شناسایی در محورهای مختلف و از جمله دشت عباس، در کوتاه‌ترین زمان ممکن، مکتوب و توسط مسؤول اطلاعات عملیات جبهه دزفول به اهواز ارسال می‌شد و به دست حسن باقری، مسؤول اطلاعات عملیات قرارگاه گلف می‌رسید. چندی بعد، در یکم تیر ۱۳۶۰، مهدی زین‌الدین از سوی حسن باقری مسؤولیت اطلاعات عملیات دزفول را بر عهده گرفت تا شناسایی‌ها با عمق و هماهنگی بیشتری انجام بگیرد و گزارش‌های آن به صورت جمع‌بندی شده و مستند، به اهواز برسد. رحیم صفوی می‌گوید:

«شهید مهدی زین‌الدین در سامان‌دهی اطلاعات منطقه غرب دزفول نقشی انکارناشدنی داشت. او گاه که لازم می‌شد، لباس عربی تن می‌کرد و بایک موتور به داخل سرزمین‌های تحت اشغال عراقی‌ها می‌رفت و عراقی‌ها هم که گمان می‌کردند او از عشایر منطقه است، موفق به شناسایی‌اش نمی‌شدند.»^۲

اما به جز شناسایی، مأموریت مهم دیگری نیز به نیروهای مستقر

۱. مصاحبه نویسنده با کریم بیدلی

۲. مصاحبه نویسنده

در محور دشت عباس ابلاغ شده بود و آن اجرای عملیات چریکی و ایذایی علیه دشمن بود. مین گذاری در مسیر تردد یگان‌ها، حمله غافلگیرکننده به نفرات و تجهیزات دشمن، گرفتن اسیر، از جمله آن‌ها محسوب می‌شد.

بی‌تردید در میان همه عملیات انجام‌شده چریکی، ماجرای انهدام «تجهیزات محاسبه صوت» برجسته‌ترین و موفقیت‌آمیزترین عملیات صورت گرفته در منطقه دشت عباس است. غلامعلی رشید که خود فرماندهی این عملیات را عهده‌دار بوده است، در تشریح حادثه فوق چنین روایت می‌کند:

«آن روز در محل سپاه دزفول بودم. بچه‌های تحت امر عبدالله احمدی از دشت عباس با من تماس گرفتند و گفتند که یکی از نیروهای عراقی به ما پناهنده شده است و می‌خواهد همکاری کند. این، برای ما که تشنه کسب اطلاعات جدید از دشمن بودیم، یک خبر خوب بود. بلافاصله با بالگرد، خودم را به آن‌جا رساندم. پناهنده مورد نظر، دانشجوی رشته کشاورزی، شیعه و اتفاقاً مقلد حضرت امام بود. به من گفت که ما روبه‌روی امامزاده عباس، واحدی مستقر کرده‌ایم که کارش محاسبه صوت است. وقتی توپخانه شما شلیک می‌کند، دستگاه‌های ما مختصات و برد آن

را کشف کرده و اطلاعات به دست آمده را در اختیار توپخانه عراق قرار می‌دهد تا آن‌ها با اجرای آتش متقابل، توپ‌های شما را نابود کنند. بعد اضافه کرد که این دستگاه، کاغذهایی دارد شبیه کاغذهایی که در دستگاه‌های زلزله‌نگاری از آن‌ها استفاده می‌شود. و گفت که این تجهیزات توسط انگلیسی‌ها در اختیار ارتش عراق قرار گرفته است.

گفتم: «محل دقیق استقرار واحد شما کجاست؟»

گفت: «روبه‌روی امامزاده، در فاصله ۳۰ متری از جنوب جاده

اندیمشک- دهلران»

آن شب، به منظور سنجش صحت گفته‌های او، به طرف امامزاده رفتیم. او خود نیز همراه ما آمد. پس از بررسی، مطمئن شدیم که راست گفته است. از او پرسیدم چه تعداد نیرو در این واحد مستقر هستند؟

گفت که ما دو اتاق استراحت داریم. در یکی از آن‌ها ۲۵ نفر و

در دیگری ۱۷ نفر مستقر هستند.

فردا با تاریک شدن هوا، آماده حرکت شدیم. تعدادی از زبده‌ترین نیروها را برای این کار انتخاب کردم. یکی دو نفر از بچه‌های حزب‌الدعوه هم با ما آمدند. سلاح‌هایمان تفنگ و تیربار

بود و آر.پی. جی ۷ و البته نارنجک. دو قاطر هم با خودمان بردیم که در صورت مجروح شدن بچه‌ها، بتوانیم آن‌ها را از ارتفاعات بالا بکشیم.

چیزی در حدود شانزده کیلومتر را پیاده آمدیم و ساعت یک بامداد بود که به کناره جاده آسفالت رسیدیم. آن‌جا یک کانتینر بزرگ بود و دستگاه‌ها داخل آن قرار داشتند. هوا سرد بود و دو نگهبان در اطراف اتاق‌ها کشیک می‌دادند. فاصله ما با نگهبانان بیشتر از پانزده متر نبود. از اطراف صدای پارس سگ می‌آمد. این مسأله، دو سرباز عراقی را نگران کرده بود. در یک لحظه، به هم نزدیک شدند و چند کلمه‌ای صحبت کردند. یکی از بچه‌های حزب‌الدعوه که همراهان بود، به من گفت: «یکی از نگهبانان مشکوک شده و به دیگری می‌گوید ایرانی‌ها وارد منطقه شده‌اند. اما نگهبان دیگر حرف او را رد می‌کند»

بعد از این صحبت کوتاه، دست در جیب کردند و سیگاری در آوردند تا بکشند. همان لحظه به عبدالله احمدی گفتم حمله کنید.

بچه‌ها هم با یک خیز خود را به آن‌ها رساندند و بعد از کشتن نگهبان‌ها، وارد اتاق‌های استراحت عراقی‌ها شدند و سزای تجاوز

به خاک ایران را کف دستشان گذاشتند. بعد سراغ دستگاه‌ها رفتیم و با نارنجک و آر.پی.جی منهدمشان کردیم. ما در عمق ۳۰-۴۰ کیلومتری خط مقدم عراق عملیات کرده بودیم و بنابراین، بایستی هر چه زودتر صحنه را ترک می‌کردیم. از میان عراقی‌ها سه نفر زنده ماندند، دو سرباز مجروح و یک استوار. آن‌ها را با خودمان راهی کردیم. اما یکی از مجروحین میانه راه، از دنیا رفت. به جز دو اسیر باقی مانده، چند قطعه قابل حمل، از دستگاه محاسبه صوت را هم آوردیم و تحویل ارتش دادیم.

قبلاً به بچه‌ها گفته بودم که دو قبضه خمپاره‌انداز ۱۲۰ میلی‌متری را روی ارتفاع ۳۵۰ دهلیز مستقر کنند تا فردا صبح که عراقی‌ها برای بررسی اوضاع به سراغ واحد محاسبه صوت می‌آیند، از آن بالا آن‌ها را زیر آتش بگیرید که این کار هم به‌خوبی انجام گرفت و تلفات قابل توجهی به عراقی‌ها وارد شد.»^۱

تحت تأثیر این حرکت، چندی بعد نیروهای عراقی با هجمه‌ای گسترده به دهلیز، این ارتفاع مهم را که اشراف کاملی بر منطقه و به‌خصوص دشت عباس داشت، به اشغال خود درآوردند.

برای بازپس‌گیری دهلیز، دو عملیات در سال ۶۰ با همکاری

۱. مصاحبه نویسنده

ارتش و سپاه اجرا شد که موفقیتی در پی نداشت و دهلیز تا عملیات فتح‌المبین، در اسارت اشغالگران باقی ماند. به جز نیروهای سپاه دزفول، یک گروه ویژه که توسط سرلشکر شهید حسن آشناسان فرماندهی می‌شد نیز در منطقه دشت‌عباس، فعالیت و اقدام به عملیات چریکی می‌کرد. عملیات‌های تأثیرگذاری که نام آشناسان را با نام دشت‌عباس برای همیشه پیوند داد.

در همین حال، تیپ ۸۴ پیاده خرم‌آباد که پس از تهاجم سراسری ارتش عراق، از مهران و دهلران عقب‌نشینی کرده بود، پس از تثبیت دشمن در غرب کرخه، در ارتفاعات شمالی منطقه دشت‌عباس و عین‌خوش استقرار یافت. این تیپ ضمن انجام مأموریت‌های سازمانی خود، پستوانه خوبی برای تیم‌های شناسایی و عملیاتی سپاه محسوب می‌شد. این تیم‌ها در راستای مأموریت‌های خود، از اطلاعات، امکانات و آتش پشتیبانی تیپ ۸۴ سود می‌بردند. اما زمستان ۱۳۶۰، برای دشت‌عباس، با شور و حرارت دیگری آغاز شد. زمزمه اجرای یک عملیات بزرگ و استقرار یگان‌های متعدد ارتش و سپاه در جای‌جای مناطق عملیاتی غرب دزفول، فعالیت شناسایی را عمق و تعدد بیشتری بخشیده بود. حالا

شناسایی‌ها با هدف طراحی عملیات صورت می‌گرفت. به جز رصد تحرکات و نحوه استقرار یگان‌های دشمن، انتخاب راهکارهای مناسب و مؤثر برای پیشروی نیروهای خط‌شکن، از مأموریت‌های تیم‌های شناسایی محسوب می‌شد. سپاه پاسداران که در آذر ۱۳۶۰ تنها با سه تیپ پیاده، عملیات طریق‌القدس را در منطقه بستان اجرا کرده بود، حالا با یازده تیپ پیاده و یک تیپ زرهی، خود را برای عملیات فتح‌المبین آماده می‌کرد.

ارتش نیز با سه لشکر ۹۲، ۷۷ و ۲۱ و چهار تیپ ۸۴، ۵۵، ۵۸ و ۳۷ مهیای اجرای عملیات بود.

پیش‌تر اشاره شد که زمین عملیات فتح‌المبین، یک زمین نعلی‌شکل بود. به این معنا که نوع پیشروی ارتش عراق در غرب دزفول به گونه‌ای صورت گرفت که سرزمین اشغال‌شده، شکل نعل اسب به خود گرفته بود. بر اساس طرحی که به تصویب قرارگاه مشترک کربلا رسید، برای آزادسازی این منطقه وسیع، چهار قرارگاه لشکری در نظر گرفته شد:

قرارگاه قدس که در شمال منطقه وارد عمل می‌شد.

قرارگاه نصر که در شمال‌شرق، آغاز عملیات می‌کرد.

قرارگاه فجر که عملیات در شرق منطقه را عهده‌دار بود.

قرارگاه فتح که از جنوب به سمت شمال پیشروی می‌کرد. بنا بود که هر چهار قرارگاه، در یک روز و یک ساعت مشخص، کار خود را آغاز کنند.

قرارگاه قدس مأموریت داشت که از یک طرف عین‌خوش و از طرف دیگر دشت عباس و بعد معبر ابوغریب را تصرف و تأمین کند.

قرارگاه نصر مأموریت داشت که با یک حرکت شرقی غربی، سهراهی قهوه‌خانه و جاده آسفالت را تصرف و با یک خیز شمالی جنوبی، ارتفاعات شاوریه، دهلیز، بلتا و علی‌گره‌زد را آزاد کند. قرارگاه فجر مأموریت داشت که با یک حرکت جبهه‌ای^۱، ارتفاعات ابوصلیبی خات و البته سایت‌های ۴ و ۵ و رادار را تصرف کند و به سمت غرب ادامه مسیر دهد.

قرارگاه فتح نیز مأموریت داشت که دشت و تنگه رقاییه را آزاد کرده و جهت الحاق با دیگر قرارگاه‌ها، به سمت شمال حرکت کند.

بر اساس صلاح‌دید فرماندهان ارشد نظامی، قرار شد که در این

۱. حمله از روبه‌رو به دشمن را تک جبهه‌ای و حمله از پشت به عقبه‌های دشمن را تک احاطه‌ای می‌گویند.

عملیات، یگان‌های ارتش و سپاه، به صورت ادغامی عمل کنند. به این معنا که تمامی تصمیمات و دستورهای عملیاتی به طور مشترک توسط فرماندهان ارتش و سپاه اخذ و ابلاغ شود. همچنین تیپ‌ها، گردان‌ها، گروهان‌ها و حتی دسته‌ها نیز با هم ترکیب شده و با توافق طرفین، یک فرمانده سپاهی یا ارتشی داشته باشند.

بر این اساس، در قرارگاه مشترک کربلا که فرماندهی کل عملیات را بر عهده داشت، دو نفر فرمان می‌راندند: سرهنگ علی صیاد شیرازی، فرمانده نیروی زمینی ارتش و محسن رضایی، فرمانده کل سپاه پاسداران. هر تصمیمی در سطح قرارگاه مرکزی بایستی به امضای هر دو فرمانده می‌رسید.

منبعث از همین روند، فرماندهان قرارگاه‌های چهارگانه، به شرح ذیل انتخاب شدند:

قرارگاه قدس، عزیز جعفری از سپاه و سرهنگ امرالله شهبازی از ارتش.

قرارگاه نصر، حسن باقری از سپاه و سرهنگ حسین حسینی سعدی از ارتش.

قرارگاه فجر، مجید بقایی از سپاه و سرهنگ عظیم ازگمی از ارتش.

قرارگاه فتح، رحیم صفوی از سپاه و سرهنگ مسعود منفرد نیایکی از ارتش.

با اجرای عملیات فتح‌المبین، قرار بود کلیه یگان‌های عراقی مستقر در منطقه، تا غرب ارتفاعات تینه عقب رانده شوند و نیروهای خودی در امتداد ارتفاعات عین‌خوش، تینه، برقازه، رقابیه و میشداغ موضع پدافندی بگیرند.

از آن‌جا که موضوع بحث ما دشت عباس است، پیگیری حوادث ضلع شرقی و جنوبی منطقه و ماجراهای دو قرارگاه فجر و فتح را رها کرده و به تشریح مأموریت‌های قرارگاه‌های شمالی، قدس و نصر می‌پردازیم.

قبلاً اشاره شد که آزادسازی دشت عباس، جزء مأموریت‌های قرارگاه قدس تعیین شده بود. در واقع این قرارگاه دو هدف عملیاتی عمده داشت: آزادسازی عین‌خوش و بستن جاده استراتژیک ابوغریب. تیپ امام حسین علیه‌السلام به فرماندهی حسین خرازی از جناح غرب و تیپ ۸۴ خرم‌آباد به فرماندهی سرهنگ اسکندر بیرانوند از جناح شرق به عین‌خوش یورش می‌بردند. چند گردان از تیپ ثارالله به فرماندهی قاسم سلیمانی، تیپ ۸۴ را همراهی می‌کردند. اما دشت عباس، سهم تیپ ۲ زرهی دزفول با فرماندهی سرهنگ

عباس سرانجام و چند گردان از تیپ ثارالله بود. آن‌ها مأموریت داشتند که از منطقه لزه^۱ به سمت امامزاده عباس حرکت کرده و پس از تصرف امامزاده، از جاده آسفالت بگذرند و به طرف جاده ابوغریب پیشروی کنند.

قرارگاه نصر نیز مأموریت داشت که با تیپ ۷ ولیعصر علیه السلام به فرماندهی عبدالمحمد رئوفی نژاد و تیپ‌های یک و ۳ از لشکر ۲۱ به فرماندهی سرهنگ علی رزمی و سرهنگ سعید پورداراب، سه‌راهی قهوه‌خانه و مناطق جنوبی آن را تصرف و تأمین کند. این قرارگاه همچنین مأمور بود که با تیپ ۲۷ محمد رسوالله علیه السلام به فرماندهی احمد متوسلیان و تیپ ۲ از لشکر ۲۱ و نیز تیپ ۵۸ ذوالفقار با حرکتی شمالی جنوبی، ارتفاعات شرقی دشت عباس را آزاد کنند و با یگان‌های قرارگاه قدس دست الحاق دهند.

در این جا، علاوه بر نیروهای شناسایی کمپ قلاوند که عمدتاً از عناصر سپاه دزفول بودند، تیم‌های شناسایی کمپ جعفری منش^۲ که طی یک سال و نیم گذشته در محور دالپری واقع در شمال عین‌خوش مشغول فعالیت بودند و آن‌ها نیز دشت عباس را به خوبی

۱. منطقه‌ای واقع در شمال دشت عباس

۲. سید محسن جعفری منش در فروردین ۱۳۶۲ در منطقه شریانی به شهادت رسید.

می‌شناختند، به کمک یگان‌های عمل‌کننده آمدند. در آن زمان، مسؤول اطلاعات عملیات محور دالپری، حسن دانایی فر بود. در نیمه دوم بهمن ۱۳۶۰، با استقرار تیپ‌های عمل‌کننده در ارتفاعات شمال منطقه، شناسایی هر چه جزئی‌تر و دقیق‌تر دشت عباس، مورد توجه فرماندهان قرار گرفت. این توجه ویژه، البته بی‌دلیل نبود. اولاً دشت عباس قرار بود محل الحاق دو قرارگاه قدس و نصر باشد، الحاقی که قطعاً خوشایند دشمن نبود و قابل پیش‌بینی بود که یگان‌های عراقی در صدد برقرار نشدن این الحاق برخواهند آمد. ثانیاً در میان مناطق اطراف، دشت عباس جزء معدود زمین‌هایی بود که عارضه و پستی و بلندی خاصی نداشت و همین ویژگی زمینه را برای مانور تانک و خودروهای زرهی، فراهم می‌کرد. و باز قابل پیش‌بینی بود که تانک‌های مدرن و پرتعداد دشمن، به راحتی دشت عباس را ترک نکنند و آن‌جا شاهد نبردی خونین و بی‌امان باشد.

ولع شناخت زمین و آشنایی با مواضع دشمن در دشت عباس، فرماندهان ارشد را هم به منطقه می‌کشاند، نه یک بار بلکه به کرات.

رحیم صفوی که خود از طراحان عملیات فتح‌المبین بود و در

آستانه عملیات، فرماندهی قرارگاه فتح را بر عهده گرفت، یکی از این شناسایی‌ها را این‌گونه روایت می‌کند:

«قبل از عملیات، من و سایر فرماندهان قرارگاه کربلا، چندین بار برای شناسایی به محورهای مختلف منطقه رفتیم. یک بار من و سردار رضایی و سردار رشید، به مدت دو روز مناطق شمال دشت عباس و عین‌خوش را شناسایی کردیم. آن‌جا جاده صعب‌العبوری بود به نام جاده دالپری. ما تمام طول جاده را شناسایی کردیم. شب را هم در روستایی که در دامنه ارتفاع تی‌شکن^۱ بود، ماندیم.

آن شب، میهمان پیرمرد عرب‌زبانی بودیم که یک شال سبز به سرش بسته بود. او تا حدودی متوجه شده بود که ما برای شناسایی به آن منطقه آمده‌ایم. داشتیم شام می‌خوردیم که پیرمرد شروع به صحبت کرد و گفت: «من از جدم شنیدم که در این منطقه دشت عباس، جنگی بین مسلمان‌ها و کفار رخ می‌دهد و در آن جنگ، کفار شکست بزرگی می‌خورند»
شنیدن این نکته برای ما جالب بود.»^۲

۱. از ارتفاعات شمال عین‌خوش

۲. مصاحبه نویسنده

محمد باقری، در آن مقطع، مسؤولیت اطلاعات قرارگاه فتح را برعهده داشت. وی نیز از شناسایی دشت عباس، خاطره‌ای دارد: «در یکی از روزهای نیمه اول اسفند ۱۳۶۰، فرماندهان تیپ ۱۴ امام حسین علیه السلام تصمیم داشتند برای توجیه منطقه عملیاتی خودشان، به شمال عین خوش بروند. شهید حسین خرازی، شهید مصطفی ردانی‌پور، اصغر صبوری، سیدعلی بنی‌لوحی، زاهدی و احتمالاً ابوشهاب اعضای آن تیم بودند. من هم فرصت را غنیمت شمردم و همراهشان شدم.

رفتیم دزفول و بعد اندیمشک. از آن جا به سمت خرم‌آباد رفتیم و از منطقه پاعلم و از پشت ارتفاعات کبیرکوه، به منطقه شمال عین خوش که ارتفاعات تی‌شکن و ممله بود، رسیدیم.

شب برای استراحت وارد یکی از روستاهای منطقه شدیم. آن جا بسیج هم داشت. بچه‌های بارو حیه‌ای بودند که به عنوان راهنما هم به ما کمک می‌کردند. غیر از این، فعالیت‌ها و عملیات چریکی هم علیه دشمن انجام می‌دادند. آن‌ها به سمت جاده‌های فرعی دشت عباس و عین خوش می‌رفتند و کارهای جالبی می‌کردند. مثلاً می‌رفتند و مقداری میخ سه‌پر روی جاده‌هایی که محل تردد خودروهای دشمن بود، می‌ریختند که باعث پنچر شدن خودروها

می‌شد. اهالی روستا، عرب‌های منطقه موسیان بودند که بیلاق قشلاق می‌کردند و در فصل زمستان به مناطق جنوبی‌تر می‌آمدند. شهید ردانی‌پور از قبل آن‌ها را می‌شناخت و نفوذ معنوی عجیبی روی آن‌ها داشت. نیمه‌شب دیدم همگی برای نماز شب بیدارند. نافله شب را دسته‌جمعی می‌خواندند، طوری که آدم فکر می‌کرد مشغول خواندن نماز جماعت هستند.

بعد که از روستا خارج شدیم، با راهنمایی حسن دانایی‌فر و نیروهای تحت‌امرش که مسأله شناسایی را پیگیری می‌کردند، تمامی ارتفاعات مسلط بر دشت عباس و عین‌خوش را توجیه شدیم. از آن بالا، جاده آسفالت موسیان-عین‌خوش که به طرف پل کرخه می‌رفت و عراقی‌ها در آن تردد می‌کردند، پیدا بود. سنگرهای دشمن را در عین‌خوش و دشت‌عباس دیدیم. حسن دانایی‌فر، شیارهایی را که از ارتفاعات به سمت پایین می‌رفتند و می‌توانستند در عملیات، مورد استفاده قرار بگیرند، برایمان معرفی کرد. همان‌جا بچه‌های شناسایی تیپ امام حسین علیه‌السلام، برای آن که در منطقه کار اطلاعاتی کنند، تحویل حسن دانایی‌فر شدند.»^۱

بالاخره در واپسین روزهای سال ۱۳۶۰ و در آستانه نوروز ۱۳۶۱،

۱. مصاحبه نویسنده

تمامی یگان‌های عمل‌کننده در چهار قرارگاه قدس، نصر، فجر و فتح، برای اجرای قدرتمند عملیات، اعلام آمادگی کردند و دشت عباس در انتظار قدم‌های پاک آن‌ها نشست.

۴ فصل چهارم

در حالی که شمارش معکوس برای اجرای عملیات فتح المبین آغاز شده بود و آخرین هماهنگی‌ها میان یگان‌های شرکت‌کننده، شکل می‌گرفت، انتشار یک خبر، قرارگاه کربلا را در هاله‌ای از بهت و اضطراب فرو برد.

چیزی از نیمه‌شب بیست و هشتم اسفندماه ۱۳۶۰ نگذشته بود که خبر رسید دشمن به خطوط مقدم قرارگاه‌های فجر و فتح حمله کرده و در برخی محورها موفق به نفوذ و ایجاد رخنه نیز شده است.

در این شرایط، بی تردید نخستین مطلبی که ذهن فرماندهان و

طراحان نظامی را مشغول می‌کرد، امکان مطلع شدن دشمن از عملیات پیش رو بود. سرتیپ ۲ ستاد نصرت‌الله معین‌وزیری که خود در طرح‌ریزی عملیات دخیل بود، در این خصوص می‌نویسد: «جابه‌جایی و تمرکز جدید یگان‌های لشکر ۹۲ در منطقه جنوب شرقی رقیبیه و استقرار کامل یگان‌های لشکر ۷۷ در منطقه شوش، ایراد سخنرانی‌ها و اظهارنظرهای مختلف در مجامع عمومی در ارتباط با تک قریب‌الوقوع نیروهای خودی و دیگر شواهد و قرائن که بر اجرای یک عملیات تهاجمی گسترده دلالت می‌نمود، سبب گردید دشمن پیش‌بینی و برآورد نماید که نیروهای ما به‌زودی هجومی را در مناطقی که یگان‌های فوق‌الذکر تمرکز یافته بودند، شروع خواهد نمود. لذا پیش‌دستی کرده و با عملی شاید حساب‌نشده، به منظور برهم زدن سازمان یگان‌های تک‌ور ما، در مورخه ۶۰/۱۲/۲۹ تک مختل‌کننده‌ای را در جبهه‌های شلش و انکوش^۱ و رقیبیه اجرا نمود.»^۲

گر چه این تلاش مذبحخانه، دستاورد تعیین‌کننده‌ای برای ارتش

۱. شلش و انکوش، هر دو واقع در غرب شهر شوش

۲. نگرشی علمی به عملیات فتح‌المبین، نصرت‌الله معین‌وزیری، سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس ارتش جمهوری اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۵، ص ۹۳

عراق نداشت و با مقاومت سرسختانه رزمندگان، با شکست مواجه شد، اما اجرای عملیات را با مشکل روبه‌رو ساخت. رحیم صفوی در این باره می‌گوید:

«دشمن در رقابیه، شش تن از عزیزان تیپ ۵۵ هوابرد را به شهادت رساند و در عوض تعدادی کشته و حدود ۱۰۰ اسیر به جای گذاشت. اما خسارت بزرگ، به قرارگاه فجر وارد شد؛ قرارگاهی که مقابل شهر شوش بود و مأموریت داشت سایت‌های چهار و پنج را آزاد کند. آن شب با هجوم عراقی‌ها، تمام راهکارهای عملیاتی قرارگاه فجر، بسته شد و نتیجه آن همه شناسایی‌های سخت و طاقت‌فرسا در آن محور از بین رفت.»^۱

این حادثه، فرماندهان قرارگاه کربلا را در تردید انجام و یا لغو عملیات، فرو برد. اما با رهنمودی که حضرت امام علیه السلام ارائه فرمودند، تصمیم به ادامه کار و اجرای عملیات گرفته شد. بعد از این ماجرا، تغییر عمده‌ای که در طرح عملیات صورت گرفت، حذف قرارگاه‌های فجر و فتح از مرحله اول تک بود. در واقع، هر دو قرارگاه مأموریت یافتند که تنها با اجرای آتش و تظاهر به تک، دشمن روبه‌رو را مشغول کنند.

۱. مصاحبه نویسنده

بالاخره در ساعت ۳۰ دقیقه بامداد روز دوشنبه دوم فروردین ۱۳۶۱، عملیات فتح‌المبین با رمز یازهر ع، در ضلع شمالی منطقه عملیاتی و توسط قرارگاه‌های نصر و قدس آغاز شد. این دو قرارگاه بایستی در طول جاده اندیمشک-دهلران، حد فاصل پل کرخه تا غرب عین‌خوش، با دشمن درگیر شده و اقدام به آزادسازی جاده و مناطق اطرافش می‌کردند. طول این مسیر ۶۵ کیلومتر بود که حدود ۲۵ کیلومتر از آن را دشت‌عباس تشکیل می‌داد.

بخشی از نیروهای تحت‌امر قرارگاه نصر، با یک تک‌جبهه‌ای و شرقی غربی، باید سه‌راهی قهوه‌خانه و ارتفاعات شمالی و مناطق جنوبی آن را تصرف می‌کردند و به سمت غرب جاده خیز برمی‌داشتند. یگان‌های دیگری از این قرارگاه، همزمان از ارتفاعات شمال جاده به سمت جنوب، سرازیر شده و پس از آزادسازی تپه‌های بلتا، علی‌گره‌زد و شاوریه وارد دشت‌عباس می‌شدند و منتظر الحاق با نیروهای قرارگاه قدس می‌ماندند.

اما قرارگاه قدس، باید با بخشی از توانش، از غرب رودخانه چیخواب به طرف مواضع عین‌خوش، پیشروی می‌کرد و با بخش دیگر، ارتفاع کمرسرخ را می‌گرفت، جاده را قطع می‌کرد و پس از فتح ارتفاع ۲۰۲، خود را به دامنه‌های شرقی بلندی‌های تینه

می‌رساند. اما بخش سوم از منطقه لزه وارد دشت عباس شده، امامزاده را می‌گرفت و برای بستن جاده ابوغریب خیز برمی‌داشت. این بخش از نیروهای قرارگاه قدس، قرار بود در دشت عباس با یگان‌های قرارگاه نصر دست الحاق دهند. رسول ملاقلی‌پور که به عنوان فیلمبردار، در محور عملیاتی تیپ امام حسین علیه‌السلام حضور داشته است، از آغاز عملیات فتح‌المبین خاطره‌ای دارد:

«از وانت پایین آمدم. هول کرده بودم. جنازه بچه‌ها را هم پشت خاکریز دیدم. همه چیز به هم ریخته بود. ظاهراً عراقی‌ها سعی داشتند این خاکریز را بگیرند، ولی بچه‌ها با تمام توان در حال مقاومت بودند. ترس و هیجان به جانم افتاده بود و رهایم نمی‌کرد. مثل عروسک کوکی دور سر خودم می‌چرخیدم. یک ساعتی این‌جا بودم. تازه شستم باخبر شد که باغ طالقانی یعنی همین و آلبالو گیل‌اس‌ها هم یعنی همین ترکش‌ها و گلوله‌ها!

با خودم گفتم رسول دیدی چه رودستی از حسن شوکت‌پور خوردی؟ باباجان، چه باغی؟ چه آلبالو و گیل‌اسی؟ چه کشکی، چه ماستی. درست آمده‌ای وسط معرکه. خدا به دادت برسد. بودن من در باغ طالقانی و دیدن آن صحنه‌های واقعی جنگ، تأثیر زیادی روی من گذاشت. کمترین تأثیر این بود که کمی

به خودم بیایم. خودم را بشناسم که چند مرده حلاجم. بعد هم از آن لحظه‌ها در فیلم‌هایم استفاده کردم. این خط را بچه‌های اصفهان نگه داشته بودند. حسن شوکت پور هم از بچه‌های لشکر امام حسین علیه السلام بود. پاتوق من هم تو همین لشکر بود. هر وقت به جبهه می‌آمدم، جایم توی همین لشکر بود.

صحنه‌های این خط واقعاً دیدنی بود. از بچه‌های ده، دوازده ساله بگیرد تا پیرمرد تدارکاتی، همه‌شان پرتلاش و فعال بودند. دیدن اجساد بچه‌ها و دیدن تعدادی زخمی که راهی برای بردنشان به عقب نبود، چه روحیه‌ای در آدم به وجود می‌آورد؟ داشتم به در خط ماندن عادت می‌کردم. داشتم حواسم را به خودم و دور و برم جمع می‌کردم. می‌دیدم که بچه‌ها چطور از خاکریز بالا می‌روند و به طرف سنگرهای عراقی‌ها می‌دوند و عده‌ای را اسیر می‌کنند به این طرف می‌آورند. در همین هیر و ویری، ده پانزده نفر اسیر عراقی را آوردند.

یکی از بسیجی‌های نوجوان که از شهادت دوستانش در همین خط خیلی عصبانی بود، می‌خواست عراقی‌های اسیر را به گلوله بیند که دیگران اجازه این کار را به او ندادند. در همین شلوغی، یکی از اسیران عراقی از گروه اسرا جدا شد و با سرعت به طرف

خاکریز خودشان دوید. یعنی فرار کرد. من هم فکر کردم الان است که بچه‌ها از پشت او را با گلوله بزنند. حتی همین بسیجی نوجوان دوید به طرف خاکریز و خواست با گلوله او را بزند که در همین حال همه رزمندگانی که روی خاکریز بودند، شروع کردند به تشویق آن اسیر فراری! بچه‌ها سوت می‌زدند، دست می‌زدند و من احساس می‌کردم با همین تشویق‌ها، سرعت آن اسیر فراری هم بیشتر می‌شود. وقتی آن اسیر فراری از خاکریز خودشان بالا رفت و به نیروهای خودشان پیوست، رزمندگان ما همه‌شان تکبیر سر دادند!

همین جا بود که شنیدم بچه‌ها، پادگان عین‌خوش را گرفته‌اند. تقریباً بخش زیادی از دشت‌عباس را گرفته بودند. من هم آمدم به طرف عین‌خوش و شروع کردم به عکس گرفتن و فیلم برداشتن.^۱ با شروع عملیات، قرارگاه نصر با فرماندهی حسن باقری از سپاه و سرهنگ حسین حسینی سعدی از ارتش، با قدرت و سرعت هر چه تمام‌تر، مواضع هدف خود را تصرف کرد، به طوری که در ساعت ۹ صبح، تمامی اهداف این قرارگاه تصرف و تأمین شده

۱. «چاره‌ای جز اطاعت نداشتم»؛ خاطرات رسول ملاقلی‌پور از عملیات فتح‌المبین،

بود و حالا منتهی‌الیه شرقی دشت عباس در دست رزمندگان اسلام بود.

در منطقه قرارگاه قدس، حسین خرازی فرمانده دلاور تیپ ۱۴ امام حسین علیه السلام، با یک حرکت احاطه‌ای به غرب عین خوش حمله کرد و پا بر گلوی لشکر ۱۰ زرهی گذاشت، حالا عقبه اصلی دشمن به شدت تهدید می‌شد. نیروهای ادغامی تیپ ۸۴ خرم‌آباد نیز کمرسرخ را گرفتند. از روستای شیخ‌قیوم گذشتند، جاده را هم رد کردند و به ارتفاع ۲۰۲ رسیدند، اما دشمن که از دست دادن عین خوش را برابر با مرگ خود می‌دانست، با همه توان به آنها حمله کرد و یگان‌های پیشرو خودی را تا جنوب کمرسرخ عقب راند.

اما تیپ ۲ زرهی به فرماندهی سرهنگ عباس سرانجام، که بخشی از نیروهای تیپ ۴۱ ثارالله را با خود همراه داشت، برای آزادسازی امامزاده و حرکت به سوی ابوغریب وارد دشت عباس شد. محمدجواد لهراسبی که در آن مقطع فرمانده گردان ۲۵۶ از تیپ ۲ را برعهده داشته است، در خاطراتش می‌نویسد:

«منطقه‌ای که تیپ ما باید آن‌جا وارد عمل می‌شد، تنگه ابوغریب بود که از موقعیت خطرناکی برخوردار بود. در سمت

راست ما تیپ ۱۴ امام حسین علیه السلام و تیپ ۸۴ خرم آباد وارد عمل می شدند و در سمت چپ هم نیروهای لشکر ۲۱ حمزه و لشکر ۷۷ خراسان و تیپ‌های ۷ ولیعصر علیه السلام و ۲۷ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از سپاه پاسداران. گردان‌های ۱۰۵ و ۲۰۷، در همان دو-سه ساعت اول درگیری، توانستند خودشان را برسانند به جاده آسفالت دهلران-دزفول و با نیروهای تیپ ۱۰ درگیر شوند.^۱

بنابر این، تیپ ۲ زرهی خیلی زود موفق شد دشمن را از اطراف امامزاده عباس دور کند. در گام بعدی به سمت جاده آسفالت برود و به طرف جاده ابوغریب ادامه مسیر دهد. در این زمان، سیلی از تانک و نفربرهای زرهی در برابر این تیپ نمایان شد:

«در ساعت ۸:۳۰ صبح، حدود ۲۰۰ تانک دشمن که از سمت چپ ما - یعنی از سمت کرخه و شوش - در حال عقب نشینی بودند، به ما یورش آوردند. بلافاصله با بیسیم به همه اطلاع دادیم که دشمن از پهلو به ما حمله کرده است...»

ساعت ۹ صبح، درگیری با شدت بسیار شروع شد. هنوز نیم ساعت از درگیری نگذشته بود که حدود ۱۰۰ تانک دیگر دشمن که در اثر فشار و حمله تیپ خرم آباد به سمت دشت عباس در حال

۱. مردان جنگ، صص ۱۱۴-۱۱۳

عقب‌نشینی بودند، به تیپ دزفول برخوردند و درگیری دیگری در سمت راست ما شروع شد. تیپ دزفول کاملاً در محاصره دشمن افتاده بود...»^۱

سیدعلی مهربانی که در عملیات فتح‌المبین به عنوان فرمانده گروهان تانک در تیپ ۲ مشغول خدمت بوده است، از نابرابری نبرد در دشت عباس می‌گوید:

«امامزاده آن وقت گنبد سبزی داشت که بخشی از آن فرو ریخته بود. ما وقتی به ۵۰۰ متری این مکان رسیدیم، آن طرف جاده، يك ستون از دشمن را دیدیم که بخشی از آن به طرف ما می‌آمد. جلوتر از همه آنها، يك خودروی گاز^۲ عراقی آمد که فکر می‌کردم از نیروهای خودی است. احتمالاً او هم همین فکر را کرده بود! اما تا متوجه شد و خواست دور بزند، به توپچی تانکم گفتم آن را بزند که با اولین شلیک منهدم شد. حدود ۳۰ الی ۴۰ نفر از نیروهای دشمن کشته شدند. اما در همین حین، هواپیماهای عراقی وارد شدند و همزمان، جنگ تانک‌ها آغاز شد.

اولین باری بود که تیپ ۷۲ وارد صحنه نبرد می‌شد. من حین نبرد

۱. بیسیم‌ها بگوشند، صص ۱۲۸-۱۲۷

۲. نوعی کامیون نظامی

فهمیدم که این‌ها تانک‌های تی-۵۵ و تی-۶۲ قبلی دشمن نیستند. چون تی-۷۲ با لیزر کار می‌کرد و به نظرم در قالب تیپ ۱۰ به فرماندهی ماهر عبدالرشید وارد صحنه نبرد شده بود. خدا رحمت کند شهید آزادی فرمانده یکی از گروهان‌های گردان ۲۵۶ را، ایشان در این نبرد در جناح چپ من بود که یکی از میگ‌های^۱ دشمن تانکش را منهدم کرد و همان‌جا به شهادت رسید. درگیری آغاز شد و لیزرهای تی-۷۲ به سرعت مسافت‌یابی می‌کردند. گروهان تحت فرماندهی من، ۱۳ یا ۱۴ چیفتن داشت که به خاطر برتری تانک‌های دشمن، هشت یا ۹ دستگاه از تانک‌های گروهانم منهدم شدند. شهید خوش‌رو، شهید هراتی، شهید بیگلو و... تعدادی از این شهدا بودند. در این حین، من متوجه تعدادی زخمی در گوشه‌ای شدم. به فشنگ گذارم آقای احمدی گفتم ماهیت‌شان را شناسایی کند. او رفت و گفت یک تعداد از رزمندگان خودی هستند، به طرف‌شان شلیک نکنید. همین لحظه تانک من نیز زده شد و به بیرون پرت شدم، اما راننده‌مان به شهادت رسید و توپچی که آتش گرفته بود، توانست خودش را بیرون بیندازد. در این نبرد،

۱. هواپیمای جنگی ساخت شوروی سابق که انواع جنگنده و بمب‌افکن آن در اختیار ارتش عراق قرار داشت.

بخش عمده‌ای از پرسنل گردان دچار آسیب شدند. به ناچار با تنها تانک سالم گروهان، یکی دو کیلومتری به عقب برگشتیم و فرمانده گردان، امیر لهراسبی را دیدم. به او گفتم فشار دشمن خیلی زیاد است، اما امیر لهراسبی کلت کمربندی‌اش را بیرون آورد و گفت باید غیرت داشته باشیم و من با همین سلاح کمربندی به جنگ دشمن می‌روم. صحنه واقعاً عجیبی بود. به هر حال، ما با اصرار توانستیم جلوی لهراسبی را بگیریم. هر چند زمین‌های حوالی امامزاده عباس علیه السلام آن روز شاهد شهادت تعدادی از رزمندگان ایرانی بودند.^۱

دامان دشت عباس صحنه یک نبرد نابرابر و ظالمانه گشته بود. از یک سو، خیل تانک‌های پیشرفته تی-۷۲ که از چپ و راست و روبه‌رو صف‌آرایی کرده بودند و از سوی دیگر، تعداد اندکی تانک که تنها ایمان و اراده، آن‌ها را به میدان کارزار کشانده بود:

«تعداد تانک‌های تیپ، محدود بود و دشمن هم از نظر زرهی خیلی قوی. تیپ دزفول به مواضع دشمن حمله کرد و در اولین یورش که برد، تانک‌های تی-۷۲ تیپ ۱۰ گارد ریاست جمهوری عراق توانستند هشت دستگاه تانک ما را مورد هدف قرار بدهند و منهدم کنند. سوختن تانک‌ها اثر بدی روی روحیه نیروها،

۱. بخش فرهنگ پایداری وب‌گاه تبیان، مصاحبه، ۹۳/۱/۲۳

به خصوص خدمه تانک‌ها گذاشته بود و آنان را وادار کرده بود که عقب‌نشینی کنند.

عقب‌نشینی نیروهای خودی نشان می‌داد که توانایی اثر دشمن به حدی است که می‌تواند تنگه ابوغریب را همچنان در تصرف خود داشته باشد.»^۱

دیگر هیچ نیروی زمینی قابل اعتنایی نبود که به یاری تیپ دزفول برود، اما خلبانان شجاع هوانیروز با حضور به‌موقع خود در آسمان منطقه، بخشی از این نابرابری را جبران کردند. سرهنگ خلبان فرزند فرجام‌خواه از ماجراهای آن روز دشت‌عباس خاطراتی دارد: «ما در طول پرواز، از طریق هوا دشمن را شناسایی می‌کردیم و مورد هدف قرار می‌دادیم. در یکی از پروازها، به علت نزدیک بودن نیروهای خودی با دشمن و درهم‌پیچیدن دو نیرو با هم، خط درگیری را گم کردیم. ستوان آهنگران برای کسب اطلاعات بیشتر در نقطه‌ای که احتمال زیادی می‌رفت دست نیروهای خودی باشد، به زمین نشست. ما از بالا شاهد حرکت‌های او بودیم. او به طرف یکی از تانک‌ها رفت و لحظاتی بعد برگشت و سوار هلی‌کوپتر شد و بلافاصله در رادیو گفت: «بچه‌ها مواظب باشید!

این‌ها عراقی هستند»

قبل از آن‌که اوج بگیرد، مورد هدف مستقیم یک گلوله تانک قرار گرفت. در یک لحظه، هلی کوپتر در آسمان به کوهی از آتش تبدیل شد و هلی کوپتری که ۸ فروند موشک و بیش از هزار لیتر سوخت داشت، در هوا منفجر شد.

ما شاهد آن لحظه‌های تلخ بودیم و نمی دانستیم چه کار باید بکنیم. ناگهان صدای سروان ندایی خلبان ریسکیو ۱ در رادیو پیچید و گفت: «چه کار کنم؟»

من به مهارت ندایی اعتماد کامل داشتم، ولی هرگز فکر نمی کردم خلبانان ما زنده مانده باشند. یکی از بچه‌ها، با ناراحتی گفت: «آن‌ها پودر شده‌اند.» و باز خلبان دیگری گفت: «یک دور بزن ببین چه خبر است.»

ندایی با آن هلی کوپتر بزرگ به منطقه آتش نزدیک شد و من فقط شنیدم که گفت: «آن‌ها زنده هستند.» با خودم گفتم برای آن‌که به ما دلگرمی بدهد، این حرف را می‌زند، ولی هنوز ۱۵-۱۰ ثانیه نگذشته بود که باز صدای نوایی را در رادیو شنیدم که گفت: «آن‌ها را سوار کردم.»

من برای اطمینان خاطر دوری زدم و به مسیری که ندایی می‌آمد، نگاه کردم. چند ثانیه بعد، از میان آتش و دود هلی کوپتر، ندایی را دیدم که به جمع ما پیوست و به اتفاق یکدیگر به یکی از پایگاه‌های پشت خط پرواز کردیم. در پرواز بعد، در حالی که هنوز زنده بودن دوستانمان را باور نمی‌کردم، آن دو، به همراه تیم آتش برای عملیات آمدند و آن منطقه را که هنوز در اشغال عراقی‌ها بود، مورد هدف قرار دادیم و اکثر ادوات و افراد آن‌ها را نابود کردیم.^۱ صبح همان روز، عزیز جعفری که در آن زمان فرمانده سپاهی قرارگاه قدس بود، برای سرکشی به یگان‌های تحت امرش وارد دشت عباس می‌شود:

«صبح روز دوشنبه، ۲ فروردین ماه، به محض روشن شدن هوا، با یک جیب فکسنی، که آتن بیسیم فرماندهی قرارگاه عملیاتی قدس روی آن سوار بود، به سمت خط تپ ۴۱ ثارالله ع حرکت کردم.

در بدو ورود به منطقه، آن‌چه به چشم می‌آمد، پاکسازی تعدادی از سنگرهای دشمن بود که به دست بچه‌های تپ ۴۱ انجام گرفته

۱. سجیل آتش؛ بر اساس خاطرات خلبانان هوانیروز ارتش؛ به کوشش علیرضا پوربزرگ وافی، سازمان عقیدتی سیاسی ارتش، چاپ اول، ۱۳۸۰، صص ۳۳-۳۴

بود. قاسم سلیمانی را دیدم که با سر و صورت خاک آلود، همچنان تلاش می کرد مابقی سنگرها را پاکسازی کند. حضور نیروهای غیرعراقی در منطقه هم کاملاً مشهود بود؛ نیروهایی که به سبب حس عربیت و تبلیغات ضدایرانی دایره توجیه سیاسی ارتش بعث و پولی که به ازای این مزدوری گرفته بودند، با انگیزه زیادی مقاومت می کردند. قاسم سلیمانی برای این که بتواند مقاومت این نیروها را کم کند، جاده ای به سمت امامزاده عباس باز کرد. این اقدام تا حدودی در تثبیت منطقه مؤثر بود.

وقتی خیالم از طرف محور تیپ ۴۱ ثارالله علیه السلام راحت شد، با جیب از همان جاده حرکت کردم به سمت امامزاده عباس تا به حسین خرازی و تیپ ۱۴ امام حسین علیه السلام سر بزنم. از ارتفاع چاه نفت پایین رفتم که بخورم به جاده اصلی. نرسیده به جاده آسفالت، جاده فرعی کمی به سمت چپ می پیچید؛ یعنی همان جایی که خط حد قرارگاه قدس با قرارگاه نصر بود. فکر کردم آن جا پاکسازی شده و نیروهای ما روی جاده مستقرند. به همین دلیل، با خیالی آسوده پدال گاز را فشار دادم و پیش رفتم. همین که رسیدم به جاده آسفالت، دیدم وضع خراب است و عراقی ها روی جاده مستقرند. برگشتم تا بروم سمت بقعه امامزاده عباس. از روی جاده

خاکی، رفته سمت ارتفاعات. دیدم آن جا هم وضع بهتری ندارد و تانک‌های لشکر ۱۰ زرهی عراق، اطراف امامزاده عباس مستقرند و موضع هجومی گرفته‌اند.

پرس وجو کردم تا بدانم موضوع چیست و چرا چنین وضعیتی پیش آمده است. فهمیدم دشمن توان خود را در منطقه عین خوش متمرکز کرده تا بتواند با به کارگیری مجدد نیروهای رانده شده از محور رقابیه، تلاش گسترده‌ای را به سمت امامزاده عباس، از شرق به غرب آغاز کند و امامزاده را بار دیگر تصرف کند. از قرار معلوم به مقصود خودش هم رسیده بود و پیرامون بقعه امامزاده عباس جولان می‌داد.

با نفرات همراه در جایی مخفی شدیم و منطقه را شناسایی کردیم تا بدانیم وضع از چه قرار است. در همین گیرودار، عراقی‌ها متوجه حضور ما شدند. با تیراندازی در اطراف ما، سعی کردند ما را اسیر کنند. دیدیم نخیر؛ هوا پس است. تصمیم گرفتیم برگردیم عقب. باید طوری برمی‌گشتیم که بتوانیم از تیررس نیروهای عراقی در امان بمانیم. برای همین، با همه توان پایم را گذاشتم روی پدال گاز و ماشین را از جا کندم. جاده خاکی بود و حرکت پرگاز من باعث ایجاد گردوخاک فراوان روی جاده شد. همین کافی بود تا

دید عراقی‌ها کور شود و آن‌ها نتوانند روی ما تیراندازی دقیق داشته باشند.»^۱

روز اول نبرد در حالی به پایان رسید که تیپ ۲ دزفول به شمال دشت عباس عقب‌نشینی کرده بود. تیپ ۸۴ خرم‌آباد و ۴۱ ثارالله علیه‌السلام نیز تحت فشار تانک‌های دشمن جاده را رها کرده و تا دامنه‌های جنوبی کمرسرخ عقب کشیده بودند و در این میان تنها تیپ ۱۴ امام حسین علیه‌السلام بود که علی‌رغم پاتک‌های سنگین و پرتعداد یگان‌های عراقی، همچنان مواضع عین‌خوش را در دست داشت. حسین خرازی آمده بود تا بماند. او تحت هیچ شرایطی حاضر به عقب‌نشینی نبود.

همان شب، فرماندهان و کارشناسان نظامی قرارگاه کربلا برای اتخاذ یک تصمیم سرنوشت‌ساز، گرد هم آمدند. تعدادی از آن‌ها و حتی برخی از فرماندهان قرارگاه قدس نیز معتقد بودند از آن‌جا که جناح چپ تیپ امام حسین علیه‌السلام دست به عقب‌نشینی زده، این تیپ از سه جهت چپ، راست و مقابل در حال محاصره شدن است. این شرایط خوبی نیست و بسیار محتمل است که عراقی‌ها،

۱. کالک‌های خاکی؛ خاطرات سردار عزیز جعفری؛ به اهتمام گلعلی بابایی، حسین بهزاد، سوره مهر، چاپ سوم، ۱۳۹۲.

محاصره خود را کامل کنند و کلیت تیپ، به هزیمت و اسارت برود. پس منطقی‌ترین تصمیم، عقب‌نشینی تیپ امام حسین علیه السلام به ارتفاعات شمال عین‌خوش است.

اما حسن باقری، نظر دیگری داشت. او می‌گفت با عقب‌نشینی حسین خرازی، جاده آسفالت به دست عراق می‌افتد و شما گمان نکنید که در آن صورت دشمن از تحرک خواهد افتاد، بلکه با استفاده از جاده، دوباره به سمت علی‌گره‌زد و سهراهی قهوه‌خانه خواهد آمد. بنابر این نبایستی وارد بازی‌ای شویم که عراق برایمان در نظر گرفته است.

محسن رضایی که خود نیز موافق عقب‌نشینی نبود، اعلام کرد که به هر نحو ممکن، تیپ ۱۴ امام حسین علیه السلام تقویت شود تا قرارگاه فتح از جنوب به سمت شمال پیشروی کند و امکان ارسال نیروهای کمکی دشمن به عین‌خوش، از بین برود.

وقتی خورشید روز سوم فروردین، پهنه دشت‌عباس را روشن کرد، پاتک‌های گسترده و سنگین عراق در دشت‌عباس، دامنه‌های کمرسرخ و منطقه عین‌خوش آغاز شد. عبدالحسین رحیمی که در آن مقطع، جانشین فرماندهی تیپ ۴۱ ثارالله علیه السلام بوده است، از وقایع آن روز می‌گوید:

«پاتک، بسیار شدید و درگیری، سنگین بود و گاهی عراق و گاهی ما جلو می‌رفتیم. شهید احمد امینی - که بعد در عملیات والفجر ۸، فرمانده گردان ۴۱۰ غواص شد - برای زدن تانک‌های عراقی، به قدری به تانک نزدیک شد که وقتی آرپی جی شلیک کرد و به تانک خورد، تعدادی از ترکش‌ها به طرف خودش برگشت و به چند نقطه از بدن او اصابت کرده و حسابی زخمی شد که به پشت جبهه منتقل شد.

یک خاکریز تعجیلی از کمرسرخ تا جاده اندیمشک - دهلران، تا روبه‌روی امامزاده عباس زدیم که دشمن نتواند پیشروی کند. شهید منصور همایونفر، مسئول محور کمرسرخ بود. با نفر بر بی.ام.پی تعدادی نیرو انتقال می‌داد که در یک نقطه‌ای با دشمن، درگیر و شهید می‌شود. در مدت کوتاهی که با هم کار می‌کردیم، خیلی دوست و صمیمی شده بودیم. وقتی در منطقه چاه نفت بودیم، چون جاده را عراق گرفته بود، بعضی از بچه‌ها برای حمام و کارهای دیگر از پشت ارتفاعات، به دزفول می‌رفتند، ولی ایشان هرگز نرفت و می‌گفت: «من نمی‌روم و آن‌قدر می‌مانم تا جاده آسفالت آزاد شود و از روی جاده آسفالت به دزفول بروم.»

گر چه جاده آزاد شد، ولی متأسفانه او به آرزویش نرسید. ولی

پیکر غرق به خون او از طریق جاده آسفالت‌ده دشت عباس - اندیمشک،
به موطن اصلی اش بازگردانده شد.^۱

به خوبی پیدا بود که دشمن قصد دارد با عقب راندن تیپ ۲
دزفول و تیپ‌های ۸۴ خرم‌آباد و ۴۱ ثارالله علیه‌السلام، از بالا به سمت
غرب رفته و نفرات تیپ ۱۴ امام حسین علیه‌السلام را به طور کامل به
محاصره در آورد. آن روز، عقب‌نشینی بی‌دلیل تیپ ۲ از مواضع
خود، خشم سرهنگ صیاد شیرازی را برافروخت:

«متوجه شدیم که دشمن از تنگه ابوغریب آمده و یال ۲۵۱ را
دارد می‌گیرد. بنابراین سریع تیپ ۲ زرهی دزفول را که تیپ زرهی
متحرک و خوبی است و دشمن هم رویش حساب می‌کرد، از راه
سختی در دشت عباس به طرف تنگه فرستادیم تا نیروهای خودی
از جناح چپ تقویت شوند و با تانک جلوی تانک‌های دشمن را
بگیرند.

تانک‌ها با هم برابری نمی‌کردند. تعداد تانک‌های این‌ها محدود
بود، آن‌ها هم تیپ‌های ما که یک تعداد تانک حاضر به کار
نبودند. البته این بهترین تیپ‌مان هم بود.

۱. از عراق تا عراق؛ خاطرات سر تیپ ۲ عبدالحسین رحیمی؛ گردآورنده عباس
میرزایی، کرمان، انتشارات ودیعت، چاپ اول، ۱۳۸۴، صص ۴۴-۴۳

این‌ها حمله کردند و در اولین یورش‌ها که به طرف دشمن بردند، دشمن با تانک پیشرفته حمله کرد. با تانک تی-۷۲، شش یا هشت تانک ما را زد. این اثر بدی روی تیپ می‌گذارد. یک دفعه تیپ عقب‌نشینی کرد. عقب‌نشینی، یعنی اطمینان دشمن از این‌که دیگر نمی‌توانیم کاری بکنیم و می‌تواند تنگه را دوباره از دست‌مان دریاورد.

داد و بیداد همه در آمده بود. با هلی‌کوپتر، خودم را رساندم توی دشت‌عباس و بین تانک‌های خودی که در حال عقب‌نشینی بودند، نشستیم. وضعیت عجیبی بود. بررسی کردم و متوجه شدم فرمانده تیپ ترسیده. درست است که تانک‌هایش خورده، ولی بیشتر، ترس فرمانده تیپ موجب عقب‌نشینی شده بود. قه‌های سرهنگی همراهم داشتم. یک فرمانده گردانی بود که بین آن‌ها خیلی شجاعت داشت، به نام لهراسبی که لرستانی بود. قبلاً او را می‌شناختم. در عملیات طریق‌القدس خیلی فداکاری کرده بود. دیدم روحیه‌اش عالی است. گفت: «می‌زنیم ما، مسأله‌ای نیست» سریع گفتم: «تو فرمانده تیپ بشو»

باورش نمی‌شد. گفت: «مگر می‌شود؟ توی میدان جنگ..»

گفتم: «این درجه‌ات، تو بشو فرمانده تیپ»

همان‌جا سریع به همه ابلاغ کردم که فلانی به سرهنگی ارتقاء درجه پیدا کرده و از این لحظه فرمانده تیپ است...
 تا لهراسبی آمد به صحنه، همان تپپی که تانک‌هایش را از دست داده بود، دوباره ایستاد و شروع کرد به مقاومت.^۱

بعد از ظهر همان روز، جلسه‌ای با حضور فرماندهان دو قرارگاه نصر و قدس تشکیل شد تا برای برون‌رفت از معضل پیش رو، تدبیری در نظر گرفته شود. در آن جلسه که با مدیریت حسن باقری اداره می‌شد، مقرر گردید که تیپ ۲ لشکر ۲۱ حمزه، از دامنه‌های غربی علی‌گروه‌زد به سمت ارتفاعات تینه حرکت کند و راه تدارکاتی ارتش عراق را ببندد. هم‌زمان با این حرکت، گردان‌هایی از تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله و تیپ ۳۷ زرهی شیراز که نیروی احتیاط قرارگاه کربلا محسوب می‌شد، از طریق شمال و جنوب جاده اندیمشک-دهلران، حد فاصل علی‌گروه‌زد تا دچه^۲، به نیروهای عراقی مستقر در دشت عباس حمله کنند تا یگان‌های قرارگاه قدس، از زیر فشار بی‌امان دشمن خارج شوند.

۱. ناگفته‌های جنگ؛ خاطرات سپهبد شهید علی صیاد شیرازی؛ تدوین احمد دهقان، ناشران سوره مهر و شاهد، چاپ ششم، صص ۲۷۹-۲۸۰
 ۲. منطقه‌ای در دو کیلومتری شرق امامزاده عباس

در طول روز دوم نبرد، گزارش پاتک‌های پی‌درپی دشمن به محورهای سه‌گانه قرارگاه قدس، به طور متوالی به قرارگاه کربلا ارسال می‌شد. در آن روز نیز بالگردهای هوانیروز، بارها و بارها به ستون‌های زرهی دشمن حمله کردند و از زهر پاتک‌های مکرر، می‌کاستند:

«شدت درگیری آن‌قدر زیاد بود که واقعاً نمی‌شد نیروهای خودی را از دشمن تشخیص داد. در بعضی از نقاط، نیروهای خودی و دشمن در هم ادغام شده و جنگ تن به تن می‌کردند. از رادیوی هلی‌کوپتر هم دائم صدای کمک به گوش می‌رسید. فرمانده تیم پروازی با نیروی زمینی تماس گرفت و جویای محلی شد که می‌بایست هدف واقع شود. در جواب گفته شد که نیروی زمینی، با گلوله فسفری، منطقه را می‌زند. هوانیروز هم همان‌جا را مورد هدف قرار دهد.

بلافاصله گلوله فسفری در منطقه‌ای به زمین نشست و پشت سر آن با فریاد یا علی مدد، موشکم به مرکز آن نقطه اصابت کرد. ناگهان صدای الله اکبر رادیو در گوش ما طنین افکند و من هم به حول و قوه الهی، موشک دوم را پرتاب کردم و سایر هلی‌کوپترها هم با شناسایی هدف، شروع به تیراندازی کردند و در مدت بسیار

کمی، محاصره آن قسمت شکسته شد.^۱ در پایان روز دوم نبرد (۶۱/۱/۳)، اوضاع در دشت عباس و منطقه عین خوش تغییر چندانی نداشت و تنها فشار عراق بود که ساعت به ساعت افزایش می‌یافت. تیپ ۲ دزفول، از امامزاده عقب‌نشینی کرده و در شمال دشت عباس موضع گرفته بود. تیپ‌های ۸۴ و ۴۱ نیز در حوالی کمرسرخ با دشمن دست در گریبان بودند و تیپ ۱۴ امام حسین علیه السلام نیز با همه توان در مواضع خود مانده بود و مقاومت می‌کرد.

۱. سجیل آتش، ص ۱۸۸

فصل پنجم

اما روز چهارشنبه چهارم فروردین، روز دیگری بود. هیچ کس خبر نداشت که دشت عباس، قرار است خون‌بارترین و جانسوزترین روزش را تجربه کند. آن روز قرارگاه نصر مأموریت داشت تا با یک حرکت شرقی غربی، به دشمن پیش آمده، حمله کند. آن‌ها را از دشت عباس بیرون براند، خود را به امامزاده برساند و در آن‌جا با قرارگاه قدس دست‌الحاق بدهد.

برای این عملیات حساس، تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله ﷺ و تیپ ۳۷ زرهی شیراز، آماده اجرای مأموریت بودند. احمد متوسلیان، از میان گردان‌های تحت‌امرش، سه گردان را مهیای نبرد کرده

بود. گردان انصار به فرماندهی اسماعیل قهرمانی، گردان حمزه به فرماندهی رضا چراغی و گردان مسلم بن عقیل به فرماندهی حبیب مظاهری. آن‌ها قرار بود از نواحی شمالی جاده، به طرف امامزاده پیشروی کنند و دشمن را به مناطق جنوبی دشت عباس برانند.

از سوی دیگر، سرهنگ مجید صارمی مأموریت داشت که تیپ ۳۷ را از غرب علی گره‌زد و ضلع جنوبی جاده، به سمت دچه هدایت کند و دیوار زرهی دشمن را در هم بکوبد. این تیپ به دلیل تأخیر در امر انتقال، به محض رسیدن به علی گره‌زد، اقدام به حرکت به سوی منطقه درگیری نمود.

همزمان با این حرکت، تیپ ۲ از قرارگاه قدس نیز ملزم بود از ضلع شمالی دشت عباس به سمت امامزاده پیشروی کند تا ضمن انهدام نیروهای متجاوز، با یگان‌های قرارگاه نصر دست‌الحاق دهد. چنان‌چه این نقشه به‌خوبی اجرا می‌شد، گام بعدی نیروهای خودی، پیشروی به سوی ارتفاعات تینه بود.

اما این طرح مانور، با همین سادگی که بیان شد، در میدان رزم به انجام نرسید. ساعت ۵ صبح، تانک‌های تیپ ۳۷ زرهی در حوالی علی گره‌زد، از تانک‌برها پیاده شدند، آرایش گرفتند و بی‌درنگ در مسیر علی گره‌زد به دچه حرکت کردند. همزمان

گردان‌های حمزه و انصار نیز در شمال جاده، آغاز به پیشروی کردند. نصرت‌الله قریب که در آن مقطع جانشین فرمانده گردان حمزه محسوب می‌شد، در خاطراتش می‌گوید:

«بچه‌ها می‌بایست به صورت دشت‌بان^۱، به طرف امامزاده حرکت می‌کردند. چرا که دشمن با تانک‌های خود در این منطقه، به صورت خیلی باز آرایش گرفته بود. گردان انصارالرسول به فرماندهی برادر اسماعیل قهرمانی، دنبال نیروهای گردان ما می‌آمد.

همین جا بود که ما با مشکل مواجه شدیم، چرا که در حین پیشروی ما به سمت امامزاده عباس، دشمن حیل‌هایی به کار برد. از جمله این که در وهله اول، نفوذ ما را پذیرا شد، به طوری که ما توانستیم امامزاده را بگیریم. در مجاورت امامزاده، تپه خیلی کوچکی وجود داشت که بهترین عارضه برای نگه داشتن امامزاده محسوب می‌شد.

ما یک سری از بچه‌های گردان را فرستادیم تا این تپه مهم را بگیرند. بچه‌ها خیلی سریع موفق به تصرف تپه مذکور شدند.

۱. بر خلاف پیشروی ستونی که نیروها پشت سر هم حرکت می‌کنند، در پیشروی دشت‌بان، همگی در کنار هم و با فواصل مشخص به حرکت در می‌آیند.

از طرفی، در سمت چپ ما، زرهی دشمن هیچ‌گونه فعالیتی نداشت. تانک‌های عراقی در دامنه ارتفاعات تینه - که با فاصله‌ای زیاد به امامزاده عباس منتهی می‌شد - آرایش گرفته بودند. از طرف دیگر هم ما از روبه‌رو با نیروهای دشمن درگیر بودیم.^۱

زمان کارزار سخت و نفس‌گیر، آرام آرام از راه می‌رسید. دیری نگذشت که یک حادثه عجیب و غیرمنتظره، همه محاسبات را بر هم زد. علی‌اکبر موسوی قویدل که افسر عملیات قرارگاه کربلا محسوب می‌شد، این واقعه را روایت می‌کند:

«هنگامی که در ساعت ۶:۳۰، یگان‌های نصر ۵ (گردان‌های انصار و حمزه) در شمال و نصر ۶ (تیپ ۳۷ زرهی) در طرفین جاده اصلی (علی‌گروه‌زد - امامزاده عباس) به سمت غرب در حال حرکت بودند، هم‌زمان یک یگان عمده دشمن نیز (احتمالاً تیپ ۱۲ زرهی ابن‌ولید) که به وسیله یک فروند بالگرد هدایت می‌شد، از طریق چنانچه^۲ وارد دشت عباس شده، به سمت شمال‌غرب پیشروی می‌کرد. در حالی که یک یگان عمده دیگر دشمن نیز (احتمالاً

۱. همپای صاعقه؛ کتاب یکم از کارنامه عملیاتی لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله ﷺ، ص ۳۰۶ تا ۱۳۶۰ تا تیر ۱۳۶۱؛ گل‌علی بابایی، حسین بهزاد، سوره مهر، چاپ سوم، ص ۳۰۶
۲. منطقه‌ای واقع در جنوب دشت عباس

تیپ ۸ مکانیزه) به دنبال یگان مزبور وارد منطقه شد. یگان‌های نصر ۵ در ادامه پیشروی، در ساعت ۷:۱۰ وصول به امامزاده عباس و یگان‌های نصر ۶، عبور از آبادی دچه را اعلام کردند. فرمانده یگان تازه‌وارد دشمن که حضور و حرکت یگان‌های ایرانی به خصوص نصر ۶ را که یگان متحرک زرهی است، یک خطر جدی برای تهدید عقبه یگان‌های خود تشخیص داده بود، از ادامه حرکت به طرف عین‌خوش، منصرف و با اتخاذ آرایش تاکتیکی، آماده درگیری با یگان‌های نصر ۶ شد که بدون پوشش جناح جنوبی (چپ) در حال پیشروی بودند و با آتش تانک‌ها و جنگ‌افزارهای ضدتانک دشمن، مواجه و با تحمل تلفات و خسارات سنگین، مجبور به توقف شدند.^۱

به این ترتیب، تیپ ۳۷ زرهی شیراز بعد از یک نبرد نابرابر و در حالی که تنها هفت دستگاه تانک برایش باقی مانده بود، عملاً از صحنه درگیری خارج و سراسیمه به سمت تپه‌های شاوریه و لزه عقب‌نشینی کرد.

در حالی که تیپ ۲ تلاش داشت هر چه زودتر دشمن را از پیش رو بردارد و به سمت امامزاده سرازیر شود، اولین پاتک تانک‌های

۱. عملیات فتح‌المبین، علی‌اکبر موسوی قویدل، انتشارات ایران سبز، ۱۳۸۶، ص ۱۰۷

عراقی به مواضع تیپ ۲۷ صورت گرفت:

«حوالی ساعت ۱۱ قبل از ظهر بود که دشمن، تانک‌هایش را آرایش داد و پاتک اول خودش را به سمت امامزاده عباس به مورد اجرا درآورد. جت‌های بمب‌افکن نیروی هوایی ارتش عراق هم روی آسمان منطقه ظاهر شدند و به خلاف پرواز جمعی قبلی خودشان بر روی مواضع تصرف شده توپخانه سپاه ۴، این بار شروع کردند به بمباران بسیار شدید اطراف بقعه امامزاده.

در اثنای بمباران هوایی بود که مشاهده کردیم از سمت غرب، ستون عظیمی از تانک‌های دشمن با تاکتیک «آتش و حرکت» دارند به سمت بقعه امامزاده شلیک می‌کنند و خودشان را جلو می‌کشند. بدجوری با تیر مستقیم داشتند عمارت کوچولوی امامزاده را می‌کوبیدند. از همین لحظات بود که کل گردان‌های تیپ ۲۷، خودشان را پیدا کردند و در دو سمت آرایش پدافندی گرفتند.»^۱

حالا صدای گوش‌خراش شنی خودروهای زرهی و انفجار گلوله‌های مستقیم تانک، تمام دشت را فرا گرفته بود و در مقابل، غریو الله اکبر آر.پی. جی‌زن‌های از جان گذشته در آسمان

۱. مهتاب خین، ص ۵۴۰

می‌پیچید. در آن روز، به دستور حسن باقری، مسئولیت فرماندهی میدان نبرد، بر دوش محمود شهبازی، جانشین بالیقت احمد متوسلیان، قرار گرفته بود. در طول زمان درگیری، او سوار بر موتور، یک آن آرام و قرار نداشت. مدام به یمین و یسار منطقه در حال تردد و ایجاد هماهنگی و رفع نواقص و مشکلات بود.

هر چه از ظهر می‌گذشت، فاصله تانک‌های دشمن با امامزاده کمتر و کمتر می‌شد و آتش، سنگین‌تر. بسیجی‌ها آر.پی.جی به دست، شجاعانه به تانک‌ها نزدیک می‌شدند و آن‌ها را هدف قرار می‌دادند. اما بسیاری از تانک‌های پیشرو عراقی از نوع تی-۷۲ بودند و به هنگام برخورد موشک‌های آر.پی.جی، آسیبی نمی‌دیدند. شهید محمدرضا خلیلی، شاهد عینی آن واویلای آتش و خون بوده است:

«خدا می‌داند که چه کربلایی به پا شد. تمام نیروهایی که جلو رفته بودند، زیر رگبار کالیبرهای ۷۵ دشمن گرفتار شدند. خیلی از برادران، دلاورانه جنگیدند تا شهید شدند. در اطراف امامزاده، جنازه‌ها روی هم انباشته شده بود. زخمی‌ها کمک می‌خواستند، اما کسی نمی‌توانست به آن‌ها کمک کند. چقدر دست و پا قطع شده بود. چقدر از برادران در حال شهادت بودند. خدایا، چه

صحنه‌های دلخراشی! تمام خودروهای جهاد که در اطراف امامزاده بودند، هدف موشک عراقی‌ها قرار گرفتند. دشمن با تسلط، تانک‌های ما را می‌زد. اما با توجه به همه برتری‌های زرهی دشمن، برادران رزمنده و دلاور ما تا آخرین لحظات مردانه جنگیدند.^۱

با ورود تانک‌های تیپ ۲ به حوالی امامزاده، صحنه نبرد شوری دیگر گرفت. دشت عباس آن روز را هرگز از یاد نخواهد برد. در خلق آن صحنه‌های بی‌تکرار و غرورانگیز، البته تیپ ۲ زرهی دزفول، نقش پررنگی داشت. همزمان با آغاز نبرد در حوالی امامزاده عباس، تانک‌ها و نیروهای پیاده این تیپ که از ضلع شمالی به سمت امامزاده پیشروی کرده بودند، آن روز در کنار گردان‌های حمزه و انصار، به نبردی سخت پرداختند. با آن که تانک‌ها و تجهیزات زرهی دشمن، بسیار پیشرفته‌تر و کارآمدتر از تانک‌های این تیپ بود، اما شجاعت و دلاوری سربازان، درجه‌داران و افسران، جبران این نابرابری را می‌کرد. مجتبی صالحی‌پور، از نیروهای کادر تیپ ۲۷ در وصف فداکاری عناصر تیپ ۲ می‌گوید:

۱. دشت عباس؛ خاطرات روزنوشت شهید محمدرضا خلیلی؛ دفتر ادبیات و هنر مقاومت، انتشارات سوره مهر، چاپ هفتم، ص ۸۷

«در حساس‌ترین لحظات درگیری بچه‌های ما با تانک‌های تی-۷۲ در دشت عباس بود که دیدیم تعدادی از تانک‌های چیفتن تیپ ۲ لشکر زرهی ارتش، به کمک بچه‌ها آمده‌اند. آن‌ها با این کارشان واقعاً خطر کرده بودند. زیرا تانک‌های عراقی، از پشت آن سنگرهای هلالی شکل و مرتفع خودشان، کاملاً روی چیفتن‌های ما دید داشتند. در حالی که بچه‌های تیپ ۲ زرهی فاقد چنین امتیازی بودند. با این حال، تانک‌سواران دلاور ارتشی ما مردانه وارد عمل شدند و وظیفه حمایت و پشتیبانی از بچه‌های تیپ ۲۷ را با از خودگذشتگی و رشادتی ستودنی انجام دادند.

از آن‌جا که ارتفاع بدنه چیفتن‌ها از سطح زمین خیلی کم است، خدمه تانک‌های ما با دقت و ظرافت تمام، چیفتن‌ها را به پشت جاده یا لابه‌لای نخل‌ها می‌کشاندند و با نهایت قدرت در مقابل تانک‌های تی-۷۲ عراقی ایستادگی می‌کردند. البته در درگیری تانک با تانک، عراقی‌ها سه چهار دستگانه از چیفتن‌های ما رازدند، ولی با این حال بچه‌های ارتش با رشادت عجیبی آن‌جا مقاومت کردند. به‌رغم همه مشکلات و کمبودها، زرهی ارتش جمهوری اسلامی در عملیات فتح‌المبین، خصوصاً در دشت عباس، ایثارگرانه

جنگید.»^۱

آن روز، از آسمان منطقه هم آتش می‌بارید. در برابر آمد و شد جنگنده‌ها و بمب‌افکن‌های پر تعداد عراقی، تیزپروازان هوانیروز، با حملات بی‌وقفه خود، عرصه را بر دشمن تنگ کرده بودند. خلبانان بااراده ارتش، آن روز بارها و بارها یگان‌های زرهی عراق را به موشک بستند و بسیاری از آن‌ها را به آتش کشیدند. در این بین، گاه خود نیز در آغوش مرگ می‌رفتند و با عنایت خدا بازمی‌گشتند. سرهنگ خلبان حسین ربیعی یکی از آنان است: «کمک من سروان جعفری کندری بود. دشمن درست در مقابل ما قرار داشت. ناگهان صدایی در رادیوی بالگرد شنیدم؛ موشک! وقتی نگاه کردم، با چشم خود دیدم که موشکی از طرف نیروهای عراقی به سمت بالگرد ما در حرکت است. صدای برخورد آن و مزه شهادت را زیر دندانم حس کردم. جای هیچ‌گونه عکس‌العملی نبود. ناگهان موشک در چند متری ما رو به بالا رفت و از بالگرد رد شد، بدون آن‌که خسارتی به بالگرد بزند. بلافاصله پس از این رهایی که بیشتر شبیه معجزه بود، به منطقه مولاب که محل استقرار ما بود، برگشتیم و وقتی بالگرد را بازدیدم، متوجه شدیم که

۱. همپای صاعقه، ص ۳۰۴

سیم موشک به دور هاب پیچیده است و از همین سیم متوجه شدیم که موشک ارسالی عراقی‌ها، مالیوتکا^۱ بوده است.^۲

اما این مقاومت‌های جانانه نیز پایانی داشت. ستون زرهی لشکر ۱۰ عراق بی‌اتنها بود. در مقابل هر یک تانک منهدم‌شده عراقی، تانک تازه‌نفس دیگری وارد معرکه می‌شد و این، عرصه را بر نیروهای خودی تنگ می‌کرد. شهید عبدالرضا سوری که در آن زمان به عنوان بیسیم‌چی در گردان ۱۰۵ پیاده از تیپ ۲ دزفول مشغول خدمت بوده است، در خاطرات روزنوشت خود می‌نویسد:

«در ساعت ۷ صبح، ما هم به خاکریز دشمن در ۱۵۰۰ متری دشت عباس آمدیم و مستقر شدیم. دشمن منطقه ما را با خمپاره زیر آتش شدید قرار داد. استوار سهل‌الدین که خدمه موشک‌انداز تاو بود، ۱۰ گلوله تیراندازی کرد و ۳ تانک و خودرو را زد. بچه‌ها همگی خوشحال شدند. درست ساعت ۹:۳۰ منطقه آرام شد.

ساعت ۱۰:۳۰ تانک‌های دشمن از داخل مواضع خود بیرون آمده، شروع به پیشروی به سمت دشت عباس کردند. هر لحظه

۱. نوعی موشک ضدزره روسی که با سیم هدایت می‌شود.

۲. خلبانان؛ خاطراتی از خلبانان هوانیروز اصفهان در مناطق عملیاتی جنوب؛

گردآورنده علیرضا پوربزرگ وافی، انتشارات ایران سبز، ۱۳۸۵، ص ۹۹

بر تعداد تانک‌ها اضافه می‌شد. ساعت ۱۱ صبح، فرمانده گردان پهلوی ما آمد و گفت: «بچه‌ها! همگی با فریاد الله‌اکبر حرکت کنید و به سمت دشت عباس بروید و جاده آسفالته را بگیرید» بچه‌ها آماده شدند. فرماندهی از توپخانه تقاضای آتش پشتیبانی کرد. به محض تیراندازی توپخانه‌ها، بچه‌ها با فریاد از خاکریز سرازیر شدند و به سمت دشت عباس حرکت کردند. هنوز ۳۰۰ متر از خاکریز دور نشده بودند که دشمن آن‌ها را دید و به خمپاره بست. با اولین خمپاره، دو نفر کشته و زخمی شدند. بچه‌ها دوباره شروع به پیشروی کردند. دو نفر دیگر کشته شدند. عده‌ای از بچه‌ها از بین راه برگشتند و عده‌ای دیگر خود را تا جاده رساندند. حدود یک ساعت در آن‌جا مستقر شدند. در این مدت، چند نفر شهید و زخمی شدند. بعد از یک ساعت، دوباره به عقب برگشتند. در این موقع، فشار تانک‌های دشمن از سه سمت به طرف ما زیاد شد. بچه‌ها ماندن را جایز ندانسته، شروع به عقب‌نشینی کردند. اگر دشمن همان موقع شروع به تیراندازی می‌کرد، حداقل نصف بچه‌ها شهید می‌شدند، ولی خوشبختانه خدا با ما بود و دشمن قادر نبود تیری شلیک کند. بالاخره همه ما به داخل تپه‌ها برگشتیم.»^۱

۱. بیسیم‌ها بگوشند، صص ۱۴۱-۱۴۰

گردان‌های تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله ﷺ نیز بعد از ساعت‌ها درگیری، عصر روز چهارم فروردین، به‌ناچار امامزاده عباس را ترک کردند و با هفت کیلومتر عقب‌نشینی به سمت شرق، در قسمتی از جاده ایستادند و با احداث خاکریز، مشغول پدافند شدند. رضا چراغی، فرمانده آن روز گردان حمزه، از عقب‌نشینی تیپ ۲۷ می‌گوید:

«وقتی عراقی‌ها به سمت امامزاده عباس پیشروی کردند، بنده به برادران گردان دستور عقب‌نشینی دادم و ماندم تا آخرین نیروها را هم به عقب بفرستم. در همین حین بود که مجروح شدم و روی زمین افتادم. بچه‌ها توانسته بودند عقب بکشند، ولی من به خاطر جراحت سطحی‌ای که برداشتم، وسط نیروهای عراقی جا مانده بودم. با حالت سینه‌خیز خودم را به عقب کشیدم. بین راه، یک جیب عراقی را دیدم که راننده آن کشته شده بود و سرش روی فرمان جیب قرار داشت. ناگهان فکری به خاطرم رسید. معطل نکردم و سریع خودم را به جیب عراقی رساندم. جنازه راننده را پایین کشیدم و نشستم پشت فرمان و ماشین را روشن کردم.

به محض زدن استارت، عراقی‌ها متوجه قضیه شدند و از همه طرف ماشین را به گلوله بستند. پدال گاز را تا جایی که گاز

می خورد، فشار دادم و در حالی که عراقی ها از همه طرف با تیر مستقیم و آتش خمپاره به سویم شلیک می کردند، از آن جا دور شدم. می توانم بگویم فقط لطف خدا بود که از آن مهلکه جان سالم به در بردم و توانستم خودم را به عقب برسانم.»^۱

آیا نیروهای ما با حضور زود هنگام خود در امامزاده، گرفتار دام عراقی ها شده بودند؟ آیا بهتر نبود که اساساً پیشروی به سمت امامزاده عباس صورت نمی گرفت؟

حسین همدانی که خود از نزدیک، شاهد جزیی ترین حوادث آن روز بوده است، این گونه پاسخ می دهد:

«اگر ما جلو نمی کشیدیم و در اطراف امامزاده عباس حضور پیدا نمی کردیم، قطعاً لشکر ۱۰ زرهی دشمن، تانک هایش را سرازیر می کرد به سمت علی گره زد و بعد ما مجبور می شدیم در شرایطی که هر آن احتمال از دست دادن مواضع تازه فتح شده توپخانه وجود داشت، با دشمن بجنگیم. پس می بینید که در میدان عمل، تدبیر حسن باقری و آقای شهبازی بر تدبیر سرلشکر ثابت سلطان تکریتی، فرمانده لشکر ۱۰ زرهی عراق، غلبه کرده بود.

درگیری نابرابر پیاده های بسیجی ما با تانک های دشمن کجارج

۱. همپای صاعقه، صص ۳۱۲-۳۱۳

داد؟ در نقطه کلیدی مثل دچه و سه‌راهی ابوغریب. عراقی‌ها تا وقتی خیالشان از بابت برطرف کردن خطر حضور بچه‌های ما در آن جا راحت نمی‌شد، نمی‌توانستند ریسک کنند و تانک‌هایشان را به سمت علی‌گروه زد بفرستند. در نتیجه ثقل درگیری ما با دشمن در آن روز، روی محور سه‌راهی ابوغریب- امامزاده عباس متمرکز شد.»^۱

آن شب هوا گرفت، باد تندی وزید و آسمان بارانی شد. قطرات باران بر شهیدانی می‌بارید که پیکر پاکشان در آغوش دشت عباس آرام گرفته بود. شاید هم ملائک می‌خواستند با اشک‌های آسمان، غبار از چهره‌های خدایی آنان بزدایند.

همزمان با اوج درگیری‌های خونین دشت عباس و آغاز مرحله دوم عملیات در چهارم فروردین، یگان‌های قرارگاه فتح، به تنگه رقابیه حمله کردند، عقبه لشکر یک مکانیزه و سایر یگان‌های عراقی مستقر در منطقه جنوبی را مورد تهدید قرار دادند. شاید بزرگ‌ترین دستاورد این حمله، برداشته شدن فشار از محور قرارگاه قدس بود. در چند روز گذشته، بسیاری از نیروهای احتیاط دشمن، برای اجرای پاتک در دشت عباس و عین‌خوش، از منطقه رقابیه

اعزام می‌شدند و حالا با بحرانی شدن اوضاع رقابیه، فرماندهان عراقی ناچار بودند نیروهای ذخیره خود را برای مقابله با یگان‌های قرارگاه فتح به کار گیرند.

روز پنجم فروردین، دشت عباس آرام بود، مثل سایر جبهه‌های اطراف. دیگر از هیاهوی روز گذشته خبری نبود و طرفین در حالت پدافندی به سر می‌بردند. شهید محمدرضا خلیلی، ما را در آن فضا قرار می‌دهد:

«صبح، بعد از اقامه نماز، با حمید، سیدمجتبی و بختیاری مشغول ساختن سنگر شدیم. مثل همه برادران رفتیم چوب و پلیت را از سنگرهای عراقی آوردیم. وسایلی از قبیل پوشاک، خوراکی و حتی مصالح سنگرسازی در سنگر عراقی‌ها فراوان بود که از آن‌ها استفاده کردیم. بعد از پایان کار، همه به تحلیل وقایع روز پرداختند.

نزدیک غروب، برادر امیری و حاج‌همت، معاون تیپ محمد رسول‌الله (ص)^۱ آمدند و موقعیت نیروهای دشمن را در منطقه تشریح کردند و گفتند: «حمله دیروز ما یکی از حماسی‌ترین حملات ما

۱. سردار شهید محمدابراهیم همت در عملیات فتح‌المبین، مسؤولیت ستاد تیپ ۲۷ را بر عهده داشت.

در طول جنگ بود. دشمن با یک لشکر تانک می‌خواست به عین‌خوش حمله کند که شما با سد گوشتی و دریای خون، آرایش و سازماندهی رزمی و تهاجمی دشمن را به هم زدید.»

وضعیت داشت کم‌کم شکل عادی به خود می‌گرفت. بچه‌ها از آن حالت اضطراب و خستگی بیرون آمده بودند. باز برادر امیری، حرف از حمله و تهاجم جدیدی می‌زد. همه در فکر انتقام بودند. در این فکر بودند که هر طور شده، باید ارتفاعات تینه را از لوث وجود این متجاوزان پاک کنند. هر کس طرحی ارائه می‌کرد. در مجموع، بیشتر طرح‌ها بر محور حمله شبانه با حالت تهاجمی و به قول برادران هیئت‌ی بود. بچه‌ها می‌گفتند: «ما حال و حوصله جنگ کلاسیک را نداریم. دشمن از نظر زرهی قوی است و بهتر است که از نقطه ضعفش که همان حمله‌های شبانه است، استفاده کنیم. موقع نگهبانی مشخص بود که در منطقه سایت درگیری است.»^۱

روز جمعه ششم فروردین، با یک شایعه نگران‌کننده آغاز شد: «دشمن در صدد اجرای یک پاتک سنگین است». در پی این شایعه، تمامی گردان‌های تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله ﷺ که در

فاصله ۷ کیلومتری با امامزاده مستقر بودند، به حالت آماده‌باش در آمدند، همچنین لشکر ۹۲ زرهی در شمال دشت عباس مهیای نبرد شد، اما خبری از دشمن نشد و فقط توپخانه‌ها بودند که بر روی مواضع طرفین اجرای آتش می‌کردند.

آن روز هم دشت‌عباس در دست عراقی‌ها ماند. بعد از ظهر همان روز، خبر رسید که دشمن دست به جابه‌جایی زده و در حال تخلیه منطقه است. شکست در رقابیه و احتمالاً آگاهی از عملیات حساسی که قرار بود فردای آن روز از سوی یگان‌های خودی انجام شود، طراحان و فرماندهان عراقی‌ها را به این نتیجه رسانده بود که ماندن در شرق تینه، یک خودکشی دسته‌جمعی است. هر چه که بود، روز ششم نیز بدون حادثه قابل توجهی به پایان رسید.

اما روز شنبه هفتم فروردین ۶۱، روز سرنوشت‌ساز نبرد بود. تا آن زمان، دو مرحله از عملیات اجرا شده و از میان اهداف مهم، تنها یک هدف تأمین نشده بود و آن هم ارتفاعات رادار، واقع در غرب شهر شوش بود. با آن که ارتش عراق، عمده مناطق شمالی و جنوبی را از دست داده بود، اما تا روز هفتم، در برابر قرارگاه فجر که در شرق منطقه اجرای مأموریت می‌کرد، مقاومت کرده بود. از سحرگاه هفتم فروردین، باز قرارگاه نصر به فرماندهی حسن باقری

بود که هم به سایت‌های ۴ و ۵ و رادار در شرق حمله کرد و هم برای تکمیل مأموریت ناتمام خود در دشت عباس اقدام نمود. تیپ ۷ ولیعصر علیه السلام همراه با تیپ‌های یک و ۳ لشکر ۲۱ به ارتفاع ابوصلیبی خات یورش بردند و دلاوران‌ه سایت‌های ۴ و ۵ و رادار را آزاد کردند، چند گردان از تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و نیروهای تیپ ۲ لشکر ۲۱ نیز از طریق دشت غربی ابوصلیبی خات، به سمت ارتفاع برقازه روانه شدند.

اما در محور شمالی که از سه روز قبل، رنگ خون گرفته بود، رزمندگان خستگی‌ناپذیر یک بار دیگر به هم‌اوردی یگان‌های زرهی عراق می‌رفتند تا بلکه این بار برای همیشه دشت عباس را از چنگ کثیف بیگانه خارج کنند. در کتاب همپای صاعقه می‌خوانیم:

«در محور امامزاده عباس- عین خوش، همزمان با شروع پیشروی نیروهای قرارگاه عملیاتی قدس (تیپ ۱۴ امام حسین علیه السلام و تیپ ۸۴ خرم‌آباد ارتش) از سمت پادگان عین خوش به طرف سه‌راهی امامزاده عباس، گردان‌های ابوذر غفاری، مسلم‌بن عقیل و حمزه سیدالشهدا از تیپ ۲۷ مأموریت یافتند تا ضمن آغاز تک از خاکریز احداث شده بر روی جاده آسفالت اندیمشک- دهلران و پاکسازی

مسافت هفت کیلومتری حد فاصل این خاکریز تا امامزاده عباس، خود را به مواضع استقرار تانک‌های دشمن در دامنه ارتفاعات تینه رسانده، جبل تینه را آزاد کنند.»^۱

وقتی نیروهای قرارگاه قدس بدون هیچ مقاومتی از جاده گذشتند و به ارتفاع ۲۰۲ رسیدند، آن‌جا را خالی از دشمن یافتند. ساعت ۱۰:۲۵ قرارگاه قدس اعلام کرد که دشمن، مواضع خود را ترک کرده است. اما در دشت عباس، وقتی گردان‌های تیپ ۲۷ به طرف امامزاده به حرکت درآمدند، با صحنه عجیبی روبه‌رو شدند. تانک‌های عراقی به سرعت در حال عقب‌نشینی به سمت تنگه ابوغریب بودند. آن‌جا معبری بود که آن‌ها را به منطقه چم‌سری و نوار مرزی می‌رساند. حسین همدانی می‌گوید:

«تانک‌ها از شگرد عقب‌نشینی تأخیری استفاده کردند؛ یعنی یک تانک از روی جاده به سمت بچه‌های ما که در پناه دیواره جاده پیشروی می‌کردند، اجرای آتش داشت و سایر تانک‌ها، با فرصتی که برای‌شان فراهم شده بود، عقب می‌کشیدند. دوباره هفتصد-هشتصد متر که عقب می‌رفتند، یک تانک می‌ایستاد، لوله توپ خودش را می‌گرفت سمت ما و شلیک می‌کرد و همزمان،

۱. همپای صاعقه، ص ۳۳۵

سایرین عقب می کشیدند. بچه‌های ما هم در حالی که حین حرکت، قدشان را دولا کرده بودند، زیر آن آتش سنگین، با عجله داشتند جلو می کشیدند. بچه‌ها با یک چنین وضعیتی، ضمن درگیری با تانک‌های در حال جنگ و گریز دشمن، خودشان را به بقعه امامزاده عباس رساندند. در این مدت، حاج محمود شهبازی با آن زره پوش شنی دار عراقی که شب اول حمله غنیمت گرفته بودیم، مدام بین مواضع بچه‌های در حال پیشروی ما و خط پدافندی جنوب علی گره زد، در حال آمدورفت بود و ضمن بررسی میدانی آخرین وضعیت صحنه جنگ، از طریق بیسیم با حسن باقری و حاج احمد تماس داشت و این سه بزرگوار، با هم برای ادامه کار و رفع موانع، چاره‌اندیشی می کردند.»^۱

و به این صورت، دشت عباس که از روز پنجم مهر ۱۳۵۹ به اسارت دشمن رفته بود، بعد از ۱۸ ماه، در روز شنبه هفتم فروردین ۱۳۶۱ آزاد شد.

فردای آن روز، مرحله چهارم و پایانی عملیات فتح‌المبین که به دلیل فرار عراقی‌ها بیشتر به یک راهپیمایی رو به جلو شبیه بود، اجرا و بیش از ۲۴۰۰ کیلومتر مربع از سرزمین‌های غرب دزفول آزاد

شد. به این ترتیب، عملیات فتح‌المبین که از سحرگاه دوم فروردین ۱۳۶۱ آغاز شده بود، طی چهار مرحله و در شامگاه هشتم فروردین با موفقیت ۱۰۰ درصد به پایان رسید. در این عملیات، پانزده هزار نفر از نیروهای متجاوز عراقی به اسارت رزمندگان اسلام در آمدند. اکنون بیش از ۳۰ سال از آن واقعه می‌گذرد. بعد از گذشت یک روزگار، هنوز عین خوش مانده است، دشت عباس مانده است، علی‌گره زد مانده است، جاده اندیمشک-دهلران مانده است، امامزاده مانده است، اما جای شهیدانی که دلاورانه در این دشت جنگیدند و مظلومانه به شهادت رسیدند، خالی است. آن‌ها که دشت عباس را از اسارت چکمه‌های تجاوز، رهانند. آن‌ها رفته‌اند، همه‌شان و اکنون وقتی در سکوت دشت عباس کنجی می‌گیری، چشم بر هم می‌گذاری و دل به اطراف می‌دهی، با گوش جان می‌شنوی... صدای گوش خراش شنی تانک‌ها را، صدای انفجار پی‌پی خمپاره‌ها را، صدای بمباران‌های پایان‌ناپذیر را. و می‌شنوی... صدای الله‌اکبر بچه‌های باغیرت را، صدای شلیک آر.پی.جی‌های شرف را، صدای بالگردهای تنهایی را. و می‌شنوی... صدای شهادتین وداع را، صدای عظمت متوسلیان را، صدای مردانگی لهراسی را، صدای جدیت شهبازی را و خواهی

شنید صدای تردیدشکن حسن باقری را، فرمانده بی بدیل قرارگاه
نصر.... فقط کافی است گوش کنی.

منابع

- جنگ بازیابی ثبات؛ بررسی تحولات سیاسی نظامی از ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۱؛ محمد درودیان، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه
- نگرشی علمی به عملیات فتح‌المبین، نصرت‌الله معین‌وزیری، سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس ارتش جمهوری اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۵
- عملیات فتح‌المبین (قرارگاه فتح)، سرتیپ ۲ پیاده ستاد محسن شاهان، انتشارات ایران سبز، چاپ اول، ۱۳۸۷
- ارتش جمهوری اسلامی ایران در هشت سال دفاع مقدس، جلد ۱، گروه پژوهش و نگارش انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی ارتش، چاپ دوم
- عملیات فتح‌المبین، علی‌اکبر موسوی قویدل، انتشارات ایران سبز، ۱۳۸۶
- تحلیلی بر وقایع صحنه خوزستان در سال اول جنگ، سرتیپ ۲ ستاد نصرت‌الله معین‌وزیری، سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس ارتش جمهوری اسلامی، چاپ اول
- دشت عباس، خاطرات روزنوشت شهید محمدرضا خلیلی، دفتر ادبیات و هنر مقاومت، انتشارات سوره مهر، چاپ هفتم
- مردان جنگ؛ خاطرات امیر محمدجواد لهراسبی؛ هوشنگ میرزایی، بنیاد حفظ آثار و

نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۷۶

مہتاب خین؛ خاطرات حسین ہمدانی؛ بہ اہتمام حسین بہزاد، انتشارات فاتحان
ہمپای صاعقہ، کتاب یکم از کارنامہ عملیاتی لشکر ۲۷ محمد رسول اللہ ﷺ دی

۱۳۶۰ تا تیر ۱۳۶۱؛ گل‌علی بابایی، حسین بہزاد، سورہ مہر، چاپ سوم

ناگفتہ‌ہای جنگ؛ خاطرات سپہبد شہید علی صیاد شیرازی؛ تدوین احمد دہقان،
ناشران سورہ مہر و شامد، چاپ ششم

بیسیم‌ہا بگوشند، یادداشت‌ہای روزانہ شہید عبدالرضا سوری، بہ کوشش مصطفی
رحیمی، نشر فاتحان

سجیل آتش؛ بر اساس خاطرات خلبانان ہوانیروز ارتش؛ بہ کوشش علیرضا پوربزرگ
وافی، سازمان عقیدتی سیاسی ارتش، چاپ اول، ۱۳۸۰

اطلس راہنما، کارنامہ نبردہای زمینی، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاہ
خلبانان؛ خاطراتی از خلبانان ہوانیروز اصفہان در مناطق عملیاتی جنوب؛ گردآورندہ
علیرضا پوربزرگ وافی، انتشارات ایران سبز، ۱۳۸۵

کنارہا ہنوز زندہ‌اند؛ خاطرات عبدالحمید حلمی؛ مصاحبہ و بازنویسی رامین حسن
پورمیر، ناشران: پالیزان، صریر، ۱۳۸۴

از عراق تا عراق؛ خاطرات سردار سرتیپ ۲ عبدالحسین رحیمی؛ گردآورندہ عباس
میرزایی، کرمان، انتشارات ودیعت، چاپ اول، ۱۳۸۴

کالک‌ہای خاکی؛ خاطرات سردار عزیز جعفری؛ بہ اہتمام گل‌علی بابایی، حسین بہزاد،
سورہ مہر، چاپ سوم، ۱۳۹۲

«بہ ہمین دلیل بہ آواکس دشت عباس مشہور شد!»، وب‌گاہ تابناک، بخش فرهنگی،
۹۰/۱/۱۷

«چارہ‌ای جز اطاعت نداشتم»؛ خاطرات رسول ملاقلی‌پور از عملیات فتح‌المبین،
خبرآنلاین، دوشنبہ ۱۵ فروردین ۹۰

بخش فرہنگ پایداری وب‌گاہ تبیان، مصاحبہ، ۹۳/۱/۲۳

پایگاہ اطلاع رسانی ادارہ کل اوقاف و امور خیریہ استان ایلام

مصاحبه‌ها

مصاحبه نویسنده با غلامعلی رشید

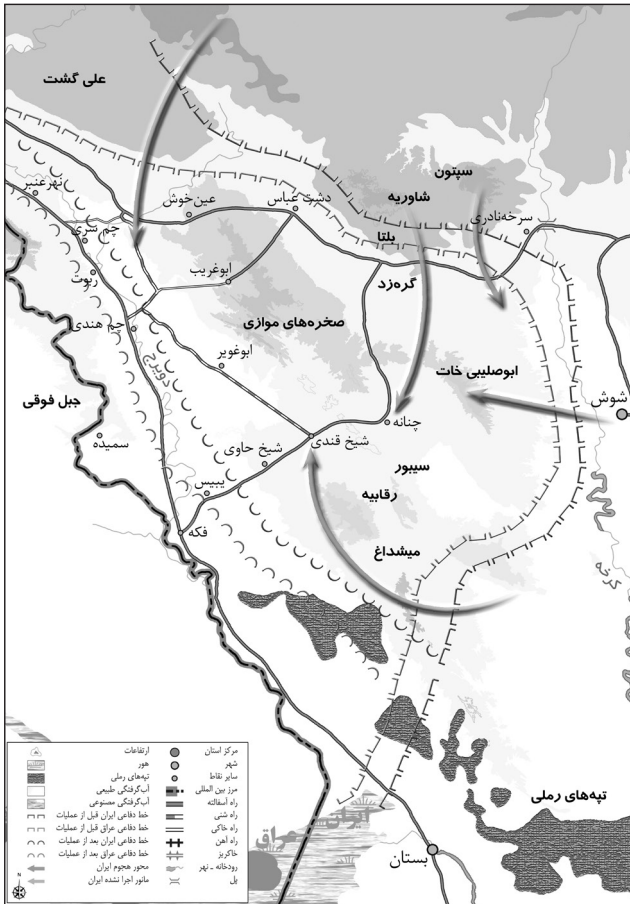
مصاحبه نویسنده با رحیم صفوی

مصاحبه نویسنده با کریم بیدلی

مصاحبه نویسنده با محمدعلی صبور

مصاحبه نویسنده با محمد باقری





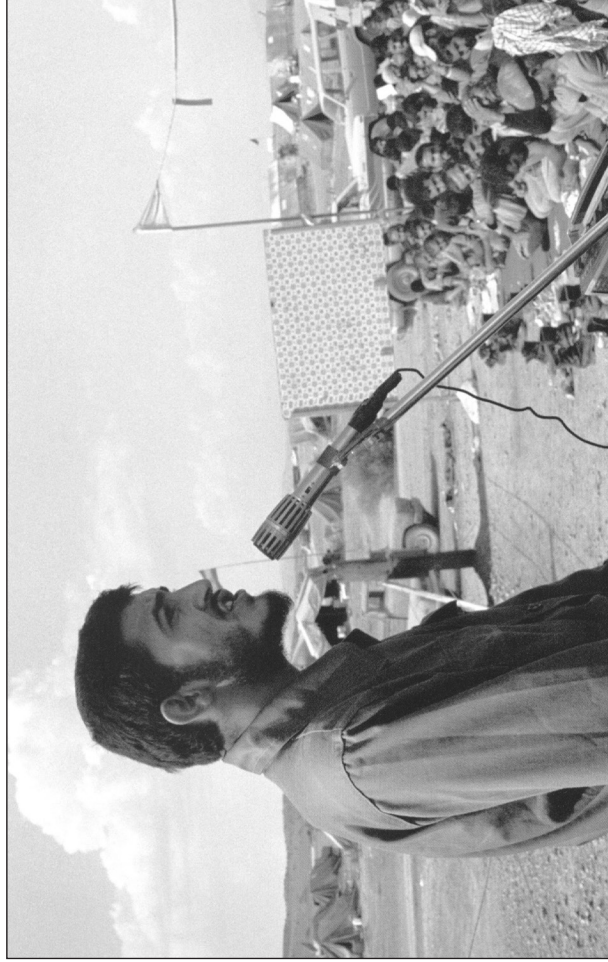
نقشه عملیات فتح المبین



پیشروی نیروهای ایران در عملیات فتح المبین



سردار شهید حسن باقری؛ فرمانده قرارگاه نصر



دشت عباس / آبان ۶۱ / سخنرانی سردار شهید مهدی زین الدین فرمانده تیپ ۱۷ علی بن ابی طالب ع قبل از عملیات محرم



حضور مقام معظم رهبری در منطقه عملیاتی فتح المبین / دشت عباس / ۱۱ فروردین ۱۳۸۹

قطعه‌های از آسمان

از مجموعه
کتاب‌های

<p>۱- اروند • ۲- آبادان • ۳- خرمشهر • ۴- شلمچه ۵- طلائیة • ۶- هویزه • ۷- بستان • ۸- سوسنگرد ۹- دهلاویه • ۱۰- شوش • ۱۱- اهواز • ۱۲- دزفول ۱۳- دوکوهه • ۱۴- فکه • ۱۵- دشت عباس • ۱۶- چزابه ۱۷- زید • ۱۸- جزیره مینو • ۱۹- ابوقریب و شرفانی ۲۰- جاده اهواز-خرمشهر • ۲۱- گلف (پایگاه منتظران شهادت) ۲۲- شرق کارون</p>	<p>یادمان جنوب</p>
<p>۱- دهلران • ۲- میمک • ۳- مهران • ۴- نفت شهر ۵- گیلانغرب • ۶- پادگان ابوذر • ۷- سرپل ذهاب ۸- قصر شیرین • ۹- تنگه مرصاد • ۱۰- کرمانشاه ۱۱- پاوه • ۱۲- سومار • ۱۳- چنگوله و چیلات ۱۴- بازی دراز</p>	<p>یادمان‌های غرب و میانی</p>
<p>۱- سنندج • ۲- مریوان • ۳- بانه • ۴- سردشت • ۵- مهاباد ۶- دولتو • ۷- نوسود • ۸- بوالحسن • ۹- بلفت - دوپازا ۱۰- سیران بند • ۱۱- دارساروین • ۱۲- پیرانشهر ۱۳- اشنویه</p>	<p>یادمان‌های شمالغرب</p>

